

# ناگفته‌های کشمیری

ناگفته‌هایی از احوالات و شرح شیدایی  
آیت الحق سید عبدالکریم کشمیری (ره)

تألیف: سید علی اکبر صداقت

سرشناسه: صداقت سید علی اکبر ۱۳۳۴  
عنوان و نام پدیدآور: ناگفته های کشمیری: ناگفته هایی از احوالات و شرح شیدایی  
آیت الحق سید عبدالکریم کشمیری (ره) / تألیف سید علی اکبر صداقت  
مشخصات نشر: قم، سرای کتاب، ۱۴۰۰  
مشخصات ظاهری: ۹۲ ص  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۶۵-۰۷-۰  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
موضوع: کشمیری سید عبدالکریم، ۱۳۷۸-۱۳۰۶  
موضوع: عارفان - سرگذشتنامه  
رده بندی کنگره: ۲۸۰/۸ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۳۲۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۶۵۳۱۵

**انتشارات سرای کتاب**

**تلفن: ۰۹۱۰۷۷۱۷۱۸۷**

**عنوان کتاب: ناگفته های کشمیری**

**نویسنده: سید علی اکبر صداقت**

**ناشر: سرای کتاب**

**تیراژ: ۵۰۰ جلد**

**سال و نوبت چاپ: چاپ اول / ۱۴۰۰**

## فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
ناگفتهٔ اوّل.....	۱۰
۱. مقدّمات رؤیت امام زمان (عج).....	۱۰
۲. آیت الله شیخ زین العابدین مرندی (ره).....	۱۰
۳. سیّد باعظمت.....	۱۰
۴. قدرت تشخیص تشرفات.....	۱۱
۵. استغاثه به امام زمان (عج).....	۱۱
۶. ذرات خاک به وجد آمد.....	۱۱
۷. سیّد مرتضی کشمیری (ره) و حضرت امام زمان (عج).....	۱۱
۸. مرتاض هندی.....	۱۳
ناگفتهٔ دوم.....	۱۴
۱. نام اولیا.....	۱۴
۲. خانوادۀ مرحوم حدّاد (ره).....	۱۴
۳. دستورالعمل زیارت استاد در مشهد مقدس.....	۱۴
۴. ذکرى بگوئید.....	۱۵
۵. آقای حدّاد (ره) و توصیف حضرت علی اکبر علیه السلام.....	۱۵
۶. حاج هادی ابهری.....	۱۶
۷. مقبرۀ آخوند کاشی (ره).....	۱۶
۸. سیّد ابوالحسن کشمیری.....	۱۶
۹. گریه برای امام حسین علیه السلام و چشم برزخی.....	۱۶
۱۰. میرزای قمی.....	۱۷
۱۱. آیت الله سیّد مرتضی کشمیری (ره).....	۱۷

۴ ..... ناگفته های کشمیری

۱۲. حالات آقای قاضی (ره)..... ۱۷

۱۳. آقای قاضی (ره)..... ۱۷

۱۴. ما درس هر مرجعی می‌رفتیم..... ۱۸

۱۵. شیخ محمد ناصری دولت‌آبادی..... ۱۸

۱۶. آیت‌الله‌العظمی خوئی (ره)..... ۱۸

۱۷. مرحوم آیت‌الله کمپانی (ره)..... ۱۹

۱۸. آیت‌الله حسن‌زاده آملی (ره)..... ۱۹

۱۹. سید علی‌شاه..... ۱۹

۲۰ ..... **ناگفته سوم**

۱. حقیقت ولایت..... ۲۰

۲. بی‌احترامی به استاد..... ۲۰

۳. نتیجه نارضایتی اولیا..... ۲۰

۴. شال استاد آتش نگرفت..... ۲۱

۵. تصرف استاد..... ۲۱

۶. عکس مات شد..... ۲۲

۷. فعل حق..... ۲۲

۸. ظرافت نه کرامت..... ۲۲

۹. آقا ناراحت شد..... ۲۳

۱۰. ساحر..... ۲۳

۱۱. شیخ علی تاکی..... ۲۳

۱۲. عوارض خطور به اولیا..... ۲۴

۱۳. کشتن استاد..... ۲۴

۱۴. معزول شد..... ۲۴

۲۶ ..... **ناگفته چهارم**

## ناگفته های کشمیری ..... ۵

۱. فرزندان استاد..... ۲۶

۲. اوایل زندگی استاد..... ۲۶

۳. سادگی زندگی..... ۲۶

۴. همدردی با مردم..... ۲۶

۵. سبک زندگی استاد..... ۲۷

۶. ساده زیستی اولیا..... ۲۸

۷. بی توجهی استاد به دنیا..... ۲۸

۸. جوان باید کار کند..... ۲۸

۹. اسم من زهراست..... ۲۹

۱۰. رحمت خاص پروردگار..... ۲۹

۱۱. میل به چای..... ۲۹

۱۲. تحمل تندی..... ۲۹

۱۳. میوه..... ۳۰

۱۴. عقد..... ۳۰

۱۵. شیراز..... ۳۰

۱۶. زلزله..... ۳۰

۱۷. از ازدواج ناراضی بود..... ۳۰

۱۸. از متاع بازار خبری نداشت..... ۳۱

۱۹. پنیر کوپنی آوردند..... ۳۱

### ناگفته پنجم..... ۳۲

۱. منع از ازدواج..... ۳۲

۲. اخبار امور غیبی..... ۳۲

۳. دیوار مسجد کوفه..... ۳۳

۴. زندگی برزخی..... ۳۳

۶ ..... ناگفته های کشمیری

۵. امیرالمؤمنین علیه السلام اذیت می شود..... ۳۳
۶. شهید اندرزگو..... ۳۳
۷. پیوستگی وادی السلام و کربلا..... ۳۳
۸. خیابان در میانه وادی السلام..... ۳۴
۹. خانه های کوفه و نجف..... ۳۴
۱۰. نقش علی علیه السلام..... ۳۴
۱۱. مصادره اموال..... ۳۴
۱۲. جنگ..... ۳۵
۱۳. مرحوم بهلول..... ۳۵
۱۴. این آقا چه کاره است؟..... ۳۵
۱۵. شعله از انگشتان..... ۳۵
۱۶. انگشتر مفقود شد..... ۳۶
۱۷. آینده پسر..... ۳۶
۱۸. سرطان صدام..... ۳۶
۱۹. پیشگویی استاد..... ۳۷
۲۰. دزد چوبش را خورد..... ۳۷
۲۱. علم به خواص انگشتر..... ۳۸
۲۲. از دنیا می رود..... ۳۸
۲۳. تعبیر خواب..... ۳۸
۲۴. شهرت استخاره های استاد..... ۳۹
۲۵. حال استخاره..... ۳۹
۲۶. استخاره در سحر..... ۴۰
۲۷. استخاره ازدواج..... ۴۰
۲۸. استخاره سفر..... ۴۰

## ۷. ناگفته های کشمیری .....

۲۹. استخاره آقای جزائری..... ۴۱

۳۰. ازدواج حجت الاسلام عطا آبادی..... ۴۱

ناگفته ششم..... ۴۲

۱. نیاز به استاد..... ۴۲

۲. استاد راه رفته..... ۴۳

۳. تخصص جامع..... ۴۳

۴. رساله!..... ۴۳

۵. سبک مخصوص..... ۴۴

۶. وادی السلام قم..... ۴۴

۷. محضر بزرگان..... ۴۴

۸. بیست سال سکوت..... ۴۵

۹. ارتباط بین استاد و شاگرد..... ۴۵

۱۰. عرفان ناب..... ۴۵

۱۱. خُرد و خمیر..... ۴۶

۱۲. ملاً حسینقلی همدانی (ره)..... ۴۶

۱۳. آقا شیخ عباس قمی (ره)..... ۴۶

۱۴. مسجد امام حسن عسکری علیه السلام..... ۴۶

۱۵. لطیف گفته..... ۴۷

۱۶. مراقبه جوارح..... ۴۷

۱۷. گریه تأسّف..... ۴۷

۱۸. دستورالعمل قرآنی..... ۴۷

۱۹. دیوانه یعنی که؟..... ۴۸

۲۰. تن مرکوب..... ۴۸

۲۱. آیا پدرم بالاتر است؟..... ۴۸

۸ ..... ناگفته های کشمیری

۲۲. عوائد معنوی..... ۴۸

۲۳. تشخیص سیرت..... ۴۹

۲۴. قبض..... ۴۹

۲۵. اسلام زیر پوست..... ۴۹

۲۶. آهسته برو..... ۵۰

۲۷. علّت عدم پذیرش اولیّه..... ۵۰

۲۸. توشل و دیدار..... ۵۰

۲۹. افسوس..... ۵۱

۳۰. حساسیت..... ۵۱

۳۱. خاک کربلا..... ۵۱

۳۲. ده جزء قرآن..... ۵۲

۵۳ ..... **ناگفته هفتم**

۱. ذکر صلوات..... ۵۳

۲. نسبت اعداد نامناسب به استاد..... ۵۳

۳. اذیت جنّ..... ۵۳

۴. بیست سال..... ۵۳

۵. شفای مریض سرطانی..... ۵۴

۶. خواص نماز استغاثه..... ۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه

از آنجا که ادای حقوق استاد و معلّم روحانی امری بس عظیم است و شاگرد مرهون زحمات انفاس قدسی اوست، توفیق ایزد متّان شامل حال این شکسته‌بال گردید که مجموعه کتاب‌هایی با عناوین: آفتاب خوبان، روح و ریحان، صحبت جانان، مژده دلداری و میناگر دل در زمینه شرح احوالات و مکاشفات استاد گران‌قدم مرحوم سیّدالعارفین آیت الحق سیّد عبدالکریم کشمیری (ره) و همچنین کتاب‌هایی با عناوین: کشکول کشمیری، خزائن کشمیری، گلستان کشمیری و بوستان کشمیری در بیان مسائل اخلاقی و عرفانی نوشته و به چاپ برسانم و بحمدالله مورد توجه طالبان قرار گرفته است.

فقیر برای ادای حقّی از حقوق استاد خویش، کتاب حاضر به نام ناگفته‌های کشمیری را تدوین نمودم تا یاد آن عزیز سفرکرده در دل‌های مسافران آسفار هفت شهر عشق زنده بماند.

مطلق آن آواز خود از شه بود      گرچه از حلقوم عبدالله بود

سیّد علی اکبر صداقت

## ناگفته اول

### ۱. مقدمات رؤیت امام زمان (عج)

یکی از علمای اخلاق ایران برای استاد نقل کردند: در مشهد در قسمت بالاسر حضرت علیه السلام مشغول زیارت جامعه بودم؛ شخصی آمد و حرف های خیلی خوبی می زد و سنخیت داشت، سپس رفت؛ پس وارد رواق شدم، سیدی دیدم که عمامه عجیب و قیافه خاصی داشت و به من نگاه می کرد؛ به ذهنم آمد که آیا ایشان حضرت بقیة الله (عج) نیست؟ دوباره نگاه کردم و دیگر چیزی ندیدم. (احتمالاً مکاشفه بوده) استاد فرمود: رؤیت امام زمان (عج) یک مقدماتی می خواهد و به همین راحتی امکان پذیر نیست؛ اولی حضرت خضر علیه السلام (یا یکی از اولیا) بوده است.

### ۲. آیت الله شیخ زین العابدین مرندي (ره)

استاد فرمودند: آیت الله شیخ زین العابدین مرندي (ره) از مراجع و زهاد نجف اشرف بود؛ مادر پیری داشت، همان ایامی که مقلد هم داشت، او را به پشت (کول) می گرفت و به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می آورد و برایش زیارت می خواند و بعد او را به خانه می برد.

گاهی ایشان در راهرو یا درب ورودی صحن امیرالمؤمنین علیه السلام در بین گداها می نشست؛ به او می گفتند اینجا مناسب شما نیست، می فرمود: شاید امام زمان (عج) از این محل برای زیارت تشریف بیاورند و به من سائل عنایت کنند.

### ۳. سید باعظمت

اواخر سال های عمر استاد، ایشان در اتاقی تنها نشسته بودند؛ فرمودند: ناگهان سید با عظمتی جلویم ایستاده و ظاهر شد؛ به او سلام کردم و صورت مبارکش را مشاهده می نمودم، به خودم گفتم: معاینه است یا مکاشفه؟! سه بار سرم را به پایین انداختم بعد به خودش نگاه کردم، آنگاه بعد از سه بار یقین کردم معاینه است.

شخصی از استاد پرسید: آیا این سید باعظمت امام زمان (عج) بوده اند؟ آیا سؤال و جوابی نشد؟ فرمود: پرسش و پاسخی در میان نشد.

#### ۴. قدرت تشخیص تشرّفات

در بارهٔ حکایت‌های ملاقات با امام زمان (عج) به دفعات پرسیده می‌شد و می‌فرمودند: نوع کسانی که امام زمان (عج) را دیدند در خواب و سنه و مکاشفه بوده است؛ لکن به خاطر ظهور و بروز و شفافیت دیدار، آن‌ها گمان می‌کردند معاینه بوده، حتی از طبقهٔ علما و دربارهٔ نویسندهٔ مشهور کتابی در این زمینه، می‌فرمودند: او ناقل زودباور و خوش‌گمان بود (نقل به معنی کردیم) و تشخیص بین معاینه و مشاهده به عهدهٔ استاد و عارف حاذق و طی طریق کرده می‌باشد.

#### ۵. استغاثه به امام زمان (عج)

وقتی علامهٔ طباطبایی (ره) خدمت استاد رسیدند، چند مطلب به ایشان گفتند، یکی از آنها به این صورت بود که برای حلّ مشکلات دو رکعت نماز استغاثه به حضرت حجّت (عج) زیر آسمان خوانده می‌شود و بعد ایستاده روبه‌قبله، این دعا خوانده شود: «سلام الله الكامل التامه ...»

این استغاثه را شیخ عباس قمی (ره) در کتاب مفاتیح‌الجنان قبل از مناجات خمس عشر از کتاب کلم الطیب سیّد علی خان شیرازی نقل نموده است.

#### ۶. ذرات خاک به وجد آمد

خدا رحمت کند آیت‌الله کشمیری (ره) را؛ به اتفاق ایشان به زیارت امام‌زاده علی ابن جعفر علیه‌السلام در گلزار شهدای قم رفته بودیم؛ ایشان به محض ورود خیلی تعجب کردند و خیلی به وجد آمده بودند، فرمودند: نوری که از امام‌زاده به آسمان رفته، نمی‌بینید؟!

بعد فرمودند: حضرت بقیّت‌الله (عج) الآن اینجا بودند؛ آثار وجود مبارکشان هنوز در اینجا هست و از حضور ایشان ذرات خاک به وجد آمده‌اند.

#### ۷. سیّد مرتضی کشمیری (ره) و حضرت امام زمان (عج)

مطلبی را بعضی اهل مطالعه از سایتی دربارهٔ مرحوم عالم ناسک آقا سیّد مرتضی کشمیری (ره) از قول استاد، برایم نقل کردند که بعداً متن به رؤیت رسید که قابل نقد و اصلاح بوده است و متن چنین است:

خادم آقا سید مرتضی گفتند: مدتی پیش، بعد از نماز صبح، آقا مرا صدا زدند و گفتند: اگر امروز در خانه را زدند شما در را باز نکنید، من خودم می‌روم. گفتم: چشم؛ ولی به حسب اینکه ایشان پیرمرد بودند، من حساس شدم. بعد از طلوع آفتاب صدایی شنیدم، ولی نباید می‌رفتم و از دور می‌دیدم. خود آقا سید مرتضی عمامه روی سرشان گذاشته و عبا روی دوش انداخته و دستانشان را در آستین عبا کردند و منظم پشت در رفتند و در را باز کردند، دیدم آقائی هستند که حدود چهل سال دارند و سوار بر شتر هستند؛ آقا سید مرتضی با کمال ادب گفتند: بفرمائید. بعد که آقا می‌خواستند پیاده شوند، پیرمرد زانویش را گذاشت و آقا پایشان را روی زانوی او گذاشتند و پائین آمدند. آن آقا وارد منزل شدند و سید مرتضی پشت سر آقا وارد شدند؛ بعد از ورود به اتاق، سید مرتضی آقا را روی تشکی که خودش می‌نشست، نشاند و خودش مؤدب و دو زانو در مقابل نشست و من از دور نگاه می‌کردم. آقا فرمودند: اجداد ما، این جور عمامه نمی‌بستند؛ آقا سید مرتضی عمامه‌اش را خدمت آقا گذاشتند، آقا هفت ذراع (حدود ۳ متر) از آن عمامه را جدا کردند و آقا سید مرتضی سرش را خدمت آقا گرفت و آقا عمامه را دور سرش پیچیدند. به همین خاطر، او به همین متراژ عمامه بر سر می‌گذاشت و حضرت استاد، آن آقا را حضرت ولی‌عصر (عج) می‌دانستند.

بعضی اساتید فرمودند: ناقل خادمی است که همه جریان را بدون مجوز رؤیت نقل کرده و خود آقا سید مرتضی این واقعه را نقل نکردند. فقط عمامه‌اش خیلی بزرگ بود، بعداً دیدند عمامه‌اش را کوچک می‌بسته و علت آن را هم به کسی نفرموده بود.

### \*\*\* در نقد این مطلب گفته شده:

- حضرت (عج) احتیاج به سوار شتر شدن ندارند تا افرادی مسئولیت حفظ و سیر کردن شتر را داشته باشند.

- بعد آقا سید مرتضی پیرمرد نحیف، زانو بزند تا حضرت چهل‌ساله، پای خودش را بر زانوی پیرمرد لاغر بگذارد.

- و اینکه ابزار قطع عمامه به چه چیزی بوده؟

- و پیچیدن سر آقا سید مرتضی به دست آقا هم مورد نظر واقع می‌شود ...

- از آنجایی که نظر مرحوم عارف بالله سید علی آقا قاضی (ره) و مرحوم کشمیری (ره) بر این بوده که خیلی از ملاقات‌ها، معاینه نبوده است؛ چون زلال و صاف بوده و ظهور و بروز آن زیاد بوده، پنداشتند که معاینه است؛ درحالی که مکاشفه بوده است.

## ۸. مرتاض هندی

استاد حجت‌الاسلام تهرانی می‌فرمود: دوران نوجوانی در محضر آقا سید عبدالکریم کشمیری (ره) بودیم؛ ایشان فرمود: در هند یک مرتاضی بود و این توانایی را داشت که اگر اسم شخص و مادرش را به او می‌گفتند، می‌گفت این شخص زنده است یا مرده و کجا دفن شده است.

اسم چند نفر را گفتم، کاملاً جواب داد.

آیت‌الله بروجردی (ره) را پرسیدم، گفت: کُم کُم، منظورش قم بود؛ یعنی در قم هست؛ پرسیدم زنده است یا مرده؟ گفت: مرده.

آقای کشمیری (ره) زبان هندی را بلد بودند و می‌فرمودند: این مرتاض توانایی داشت که بفهمد منظور ما چه کسی است، چون خیلی اسم‌ها مشترک است، مانند: محمد، فاطمه، علی و ...

اما او می‌فهمید چه کسی است در شرق باشد یا در غرب. از او درباره امام زمان (عج) (محمد فرزند فاطمه) سؤال شد، گفت: ببینم او کجاست، صبر کرد و گفت چنین شخصی را متوجه نشدم، منظور شما این اسم و مادر نیست.

گفتیم: ما اشتباه گفتیم، نام مادرش نرجس است نه فاطمه. مکثی کرد، رنگ و رویش عوض شد و کمی جا خورد و عقب رفت و چند بار گفت: این کیست؟

گفتیم: چطور؟ پس تعریف کرد که هر جای عالم را دیدم این شخص همه‌جا بود، جایی از او خالی نبود. گفتیم: او امام زمان ماست؛ پس آقای کشمیری (ره) گریه کرد.

## ناگفته دوم

### ۱. نام اولیا

زمانی آیت‌الله کشمیری (ره) به شیخ جعفر ناصری فرمودند: نام چهل نفر از اولیای خدا را برایم بنویس و بیاور! فرمودند: یک روشی هست که انسان چهل نفر از اولیای الهی را در نماز شب دعا کند و هر روز هم برای آنان سوره حمد بخواند، پس از مدتی احساس غلقه و علاقه به یکی از آنها پیدا خواهد شد، پس آن یک نفر را برگزیند. پس نام چهل نفر را نوشتیم و برای ایشان آوردیم؛ فرمود: این چند نفر به ولایت رسیده بودند، از جمله ملا حسینقلی همدانی، مجلسی اول، سید علی آقا قاضی.

البته تعداد اسامی زیاد بود، تا ایشان به عدد چهل نفر کفایت کردند.

### ۲. خانواده مرحوم حدّاد (ره)

استاد می‌فرمودند: مرحوم آقای حدّاد به نجف که می‌آمدند، منزل ما تشریف می‌آوردند و ما وقت غذا یک سفره می‌انداختیم و خانواده ما و خانواده ایشان دور یک سفره بودیم؛ این‌طور دوست و یگانه بودیم.

### ۳. دستورالعمل زیارت استاد در مشهد مقدس

در زمان عزیمت آیت‌الله کشمیری (ره) نامه‌ای را مرحوم عارف بالله سید هاشم حدّاد (ره) برای آیت‌الله سید محمدحسین طهرانی به ایران می‌نویسند و چنین می‌نگارند:

«ثمّ يتوجّه إليكم السيّد الجليل العلامة السيّد عبدالكريم حفظه الله، الأمل ان تتوجهوا إليه فأته اهل لذلك: به‌سوی شما (ایران) می‌آید سیّد جلیل علامه سیّد عبدالکرم که خداوند ایشان را حفظ کند، امید است به او توجه کنید، پس همانا او شایستگی این امر را دارد.» لذا بعد از تشرف ایشان به قم مرحوم والد<sup>۱</sup> به دیدنشان رفتند و امر مرحوم حدّاد را به نحو اتم و اکمل انجام دادند و بین ایشان و والد معظّم کماکان رابطه محبّت برقرار بود.

---

۱. آیت الله سید محمد حسین طهرانی

پس از آن چون والد ساکن مشهد و مرحوم کشمیری (ره) ساکن قم بودند، ارتباطشان مستمر نبود و آن مرحوم در قم بیشتر با مرحوم شیخ جعفر آقای مجتهدی (ره) حشر و نشر داشتند.<sup>۲</sup>

نامه دیگری که به خط آقای حدّاد نیست، برای آقا سید محمدحسین تهرانی نوشته شده که متن آن به این صورت است: «چون حضرت آقای جلیل‌القدر و سید رأس الفخر آقای سید عبدالکریم کشمیری به مشورت آقای حدّاد عازم و متوجه ارض اقدس (رضوی) می‌باشند و چون ایشان با حضرت آقای حدّاد مأنوس بوده‌اند ... به دستور ایشان (حدّاد) نامه نوشته شد.»

#### ۴. ذکری بگوئید

شاید این حرف برای بعضی قابل‌تحمل نباشد؛ ولی آیت‌الله کشمیری (ره) می‌فرمودند: مکرر می‌شد که جناب حدّاد (ره) می‌فرمودند: آقای آسید عبدالکریم شما یک ذکری بگوئید من مشغول باشم، اذکاری را که شما به من می‌گویید مرا گرم می‌کند؛ دوست دارم که شما ذکری را به من توصیه نمایید.

آقای کشمیری (ره) هم توصیه‌هایی در این زمینه به ایشان داشتند، البته این از باب رفاقت بوده است.

در نقطه مقابل آیت‌الله کشمیری (ره) می‌فرمودند: مجالس مرحوم حدّاد برای من بسیار مفید بود و دوست داشتم و او را مردی موحد یافتم؛ او دائماً بالا بود و متوجه خدای متعال بود و در مسائل دنیایی پایینی نمی‌آمد و این را کرامتی بزرگ برای مرحوم حدّاد می‌دانستند.

#### ۵. آقای حدّاد (ره) و توصیف حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام

استاد فرمودند: مرحوم سید هاشم حدّاد (ره) یک روز ناهار منزل ما بودند؛ چون سفره پهن شد و غذا کشیدند، هنوز به غذا مشغول نشده بودیم که صحبت از ولایت حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام شد؛ مرحوم حدّاد شروع به صحبت درباره حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام نمودند، به قدری صحبت طولانی و جذّاب بود که همه ما از غذا خوردن غافل شدیم.

## ۶. حاج هادی ابهری

مرحوم آقای کشمیری (ره) فرمودند: من نزد حاج هادی ابهری در عراق بودم؛ به او گفتم: ذکری به من بگوئید که دنیا و آخرت مرا آباد کند؛ فرمود: «یا حیّ یا قیّوم» گفتم ذکری بدهید که مرا به بالاترین قلّه معرفت برساند؛ فرمود: «یا حیّ یا قیّوم» هرچه ما از او خواستیم، گفتند: یا حیّ یا قیّوم!

## ۷. مقبره آخوند کاشی (ره)

حضرت استاد به قبرستان تخت فولاد اصفهان رفت و خواست بر سر مزار عالم ربّانی آخوند کاشی (ره) (استاد استادش) برود که به یاد بعضی کلمات تند او نسبت به افراد بی‌مبالات افتاد؛ تعلّی کرد، ناگاه دید از قبر آخوند تا آسمان نور بالا می‌رود؛ پس سر قبر او رفته و برای ایشان سوره یاسین خواند.

## ۸. سید ابوالحسن کشمیری

آقا سید ابوالحسن علی رضوی کشمیری گفتند: عموزاده‌ام آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) فرمود: در قم یخچال نداشتم، به طرف حرم حضرت معصومه علیهاالسلام رفتم و از آن حضرت یخچال خواستم.

به منزل برگشتم، دیدم درب منزل یک گاری ایستاده و یخچالی آورده است؛ گفتم، از کجا آورده‌ای؟ گفت مأمور نیستم بگویم.

## ۹. گریه برای امام حسین علیه‌السلام و چشم برزخی

استاد می‌فرمودند: چشم بصیرتی انسان بر اثر چند عمل باز می‌گردد؛ یکی از آن‌ها بکاء بر امام حسین علیه‌السلام است.

می‌فرمودند: من با مرحوم حاج هادی ابهری بودم؛ او دیدش وسیع بود و بصیرت زیادی داشت و خیلی از امور آینده را با قوه بصیرتی درک می‌کرد، این عنایتی که به او شده بود به خاطر گریه‌های زیادی که بر امام حسین علیه‌السلام داشت، بوده است.

### ۱۰. میرزای قمی

حضرت استاد (ره) می فرمودند: میرزای قمی (ره) عالم بزرگی بودند؛ ارتباط با ایشان و فرستادن هدایای معنوی برای ایشان به جهات معنوی بسیار مفید و مؤثر است. هدایایی که برای علما و ارواح اولیای الهی فرستاده می شود در رفع مشکلات انسان مفید است.

برای خود آیت الله کشمیری (ره) هم همین طور است و خواندن قرآن و هدیه نمودن ثوابش به روح ایشان شایسته و مؤثر است.

### ۱۱. آیت الله سید مرتضی کشمیری (ره)

از حجت الاسلام ناصری نقل شده است: مرحوم آیت الله سید مرتضی کشمیری (ره) از همان زمان کودکی که در کشمیر هندوستان بودند، آمادگی عجیبی برای طهارت و تقوی در وجودشان بوده است. ایشان از اوتاد زمان خودش بوده است.

خدا رحمت کند آقای کشمیری (ره) را، گاهی یک ساعت و نیم راجع به ایشان صحبت می کردند؛ وقتی راجع به این بزرگوار صحبت می کردند، چه وجدی پیدا می کردند!

### ۱۲. حالات آقای قاضی (ره)

تعبیری که استاد در مورد مرحوم آیت الله قاضی (ره) به کار می بردند این بود که می فرمودند: مرحوم قاضی (ره) همیشه متوجه بودند و بالا بودند.

پائین نمی آمدند و این را امتیاز مرحوم قاضی (ره) می دانستند. این حال در خود ایشان هم محسوس بود، یعنی زیاد می شد جمعی شش، هفت نفره، مخصوصاً بعضی از دوستان در نقل مطالب شیرین بودند و سعی می کردند در ایشان یک مقدار تأثیر کنند و نشاطی ایجاد کنند، ولی گاهی اصلاً جایی دیگر بودند، نگاه می کردند ولی قسمت حساس سخن را گویا اصلاً متوجه نشده بودند و عمق توجه ایشان بسیار بالا بود.

### ۱۳. آقای قاضی (ره)

استاد فرمودند: گاهی که مریض می شوم آقای قاضی (ره) به دیدن می آیند.

توضیح آنکه: یکی از کسانی که در احضار، ید طولایی داشته، برایش معلوم می‌شود که مرحوم آقای قاضی (ره) از برزخ قدرت دیدن اهل این عالم را دارد و این مقام برای کمتر روحی در برزخ است؛ بعد فرمود: درجات آقای کشمیری از آقای قاضی کمتر بوده ولی قدرت نظر به زندگان را دارد.

استاد می‌فرمودند: آقای قاضی به مقام و مرتبه توحید شهودی رسیده بودند.

#### ۱۴. ما درس هر مرجعی می‌رفتیم

استاد می‌فرمود: در جوانی ما چند نفر طلبه بودیم که درس هر مرجع تقلیدی می‌رفتیم، بقیه طلبه‌ها به سمت آن درس کشیده (میل و رغبت زیاد) می‌شدند و درس عمومی حوزه برای آن مرجع می‌شد.

به این معنی که در جوانی از جهت فضل علمی و طلبگی این‌طور مطرح بودند.

#### ۱۵. شیخ محمد ناصری دولت‌آبادی

اوایی که آیت‌الله کشمیری (ره) از عراق به ایران آمدند، آیت‌الله شیخ محمد ناصری دولت‌آبادی از ایشان درباره یکی از آثار نماز اول وقت پرسید؛ ایشان پاسخ دادند: بزرگان می‌گویند، اگر انسان به نماز اول وقت ملتزم شود، به گونه‌ای که اگر الآن دارد از پیاده‌رو می‌رود، اذان شد، برای نماز بایستد، در این صورت مستجاب‌الدعوه خواهد شد.

#### ۱۶. آیت‌الله العظمی خوئی (ره)

مرحوم آیت‌الله کشمیری (ره) با مرحوم آیت‌الله العظمی خوئی (ره) ارتباطی دوستانه داشته‌اند. ایشان مرحوم آیت‌الله العظمی خوئی (ره) را در مسائل علمی و اصولی و فقهی بسیار قوی می‌دانستند و شاگرد ایشان بودند و استفاده ایشان در فقه و اصول عمدتاً از آیت‌الله خوئی (ره) بوده است.

یک ارتباط دوطرفه بین ایشان برقرار بوده است؛ تاحدی که می‌فرمودند: گاهی بعد از درس آقای خوئی (ره) می‌فرمودند: آسید عبدالکریم امروز کجا می‌روید؟ عرض می‌کردم منزل می‌روم؛ می‌فرمودند من هم می‌آیم.

یک روز همین قضیه اتفاق افتاد. عرض کردم: آقا خانواده‌ام نیستند؛ آیت‌الله خوئی فرمودند: باشد، می‌رویم با هم غذائی درست می‌کنیم و می‌خوریم. به منزل آمدیم. فرمودند: چه در منزل دارید؟ گفتم: مواد اولیه هست، منتهی من بلد نیستم غذا درست کنم؛ گفتم: فقط تخم‌مرغ را دیده‌ام، چگونه درست می‌کنند و بعد با هم تخم‌مرغ درست کرده بودند که در این بین قضایای شیرینی هم اتفاق افتاده بود.

### ۱۷. مرحوم آیت‌الله کمپانی (ره)

استاد فرمودند: وقتی مرحوم آیت‌الله کمپانی (ره) (شیخ محمدحسین غروی اصفهانی) وفات کردند، موقع غسل دادنش به غسل‌خانه رفتم و بدن او مانند ستونی از نور بود و می‌درخشید.

فرمودند: او با اینکه در علم سرآمد بود، اما مشغول اوراد و اذکار بود و سوره قدر را بسیار می‌خواند.

### ۱۸. آیت‌الله حسن‌زاده آملی (ره)

ارتباط سلوکی حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی (ره) با مرحوم علامه طباطبائی (ره) و اخوی معظمشان (سید محمدحسن (ره)) و سپس به نقل برخی از خواص شاگردانشان، با مرحوم آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) بوده است.

همچنین آیت‌الله رضوانی درباره اساتید آقای حسن‌زاده آملی (ره) بیان کردند: استاد حسن‌زاده از چهار نفر در مسائل سیروسلوک استفاده کردند: علامه طباطبائی (ره)، برادرشان سید محمدحسن طباطبائی (ره)، سید مهدی قاضی فرزند بزرگ آقا سید علی قاضی (ره) و آیت‌الله کشمیری (ره).

### ۱۹. سید علیشاه

از نوادر روزگار عارف کیمیایگر و دارنده تجرد اختیاری در هند، سید علیشاه بود. استاد به واسطه کسانی که از هند به نجف می‌آمدند با ایشان مکاتباتی داشتند اما ایشان را به صورت شخصی رؤیت نکرده بودند.

## ناگفته سوم

### ۱. حقیقت ولایت

اهل دانشی از مشهد، در قم منزل استاد آمده بود و از کتاب بحارالانوار مطالبی را تندتند در مورد ولایت می‌خواند؛ او مجذوب حال خواندن خود شده بود و به نوعی به مجاز گرفتار شده بود و خیال می‌کرد چیز نابی می‌خواند که استاد نشنیده است؛ درحالی‌که استاد به حقیقت ولایت رسیده بودند و جام می از صاحبان ولایت چشیده بودند.

### ۲. بی‌احترامی به استاد

روزی استاد در نجف از کوچه‌ای عبور می‌کردند، بچه‌ای مشغول بازی بود و چیزی به طرف ایشان پرتاب کرد و به ایشان اصابت کرد. مادر بچه آنجا بود. استاد فرمودند: من ناراحت شدم و به مادرش گفتم: مواظب بچه‌ات باش؛ مادرش خندید و گفت: همین که هست. به خانه برگشتم. لحظاتی بعد سر و صدای گریه شنیدم. پرسیدم چیست؟ گفتند یک کامیون روی بچه رفته و او را کشته است. یکی از نزدیکانم به مزاح گفت: مردم کرامت دارند، مریض شفا می‌دهند، تو ناراحت می‌شوی که این اتفاق بیفتد؟

علت را از استاد جویا شدند، فرمود: من از بچگی این‌طور بودم که هر کس مرا اذیت می‌کرد، نتیجه‌اش را می‌دید.

### ۳. نتیجه ناراضی اولیا

شبی با یک نفر از تلامذه در تهران، منزل یکی از ارادتمندان استاد بودیم. میزبان از زیارت خانه خدا برگشته بود و چند مهمان دیگر هم داشت، اما استاد حال شلوغی را نداشت و فرمود: جای خلوتی برویم. میزبان در حیاط منزل فرش انداخت و از ایشان پذیرایی مختصری شد. قبل از شام خوردن بود که صحبت از اهل دانشی که نسبت نزدیک با استاد داشت، شد. فرمودند: ایشان مرا خیلی اذیت کردند و از آن شخص ناراضی بودند.

سیزده سال پس از فوت استاد به نقل صحیح از اقوام آن اهل دانش، شنیدم شخص مذکور با داشتن داماد و عروس و نوه، همسر دیگری گرفت و زوجة اولش

قریب ۶-۵ سال از او جدا زندگی می‌کند و یکی از دامادهای این شخص هم دخترش را طلاق داد که این قضیه، نتیجه نارضایتی اولیا از افراد است.

#### ۴. شال استاد آتش نگرفت

صبیۀ استاد فرمود: ماه محرّم بود و ما به مجلس روضه رفته بودیم، وقتی برگشتیم، همگی چادرهایمان را در اتاق دیگر آویزان کرده بودیم و من و فرزند دو ساله‌ام نزد پدرم نشسته بودیم که ناگهان دیدیم از اتاق دود می‌آید. شالی که پدرم به کمرش می‌بست در چمدانی در اتاق بود. بر اثر آتش اتاق سیاه شد و همه چیز اعم از رختخواب و چادر و ... سوخت (تا بالاخره آتش‌نشانی آمد و آتش را خاموش کرد).

مردم جیغ می‌زدند و صلوات می‌فرستادند؛ چون شال پدرم سوخت و آن‌ها به‌عنوان تیّگ آن را تکه‌تکه کردند و بردند. چمدانی که درونش شال پدرم بود را روی سرشان گذاشتند و می‌گفتند چه معجزه‌ای که همه چیز سوخت مگر شال ایشان! مردم متعجب شده بودند. پدرم می‌گفت: چرا شالم را تگّه تگّه کردند و بردند؟!

#### ۵. تصرف استاد

شیخ جعفر ناصری نقل کردند: استاد از نجف به بغداد منزل یکی از اقوام رفتند. جوان میزبان در منزل می‌خواست، تلویزیون روشن کند، مادرش به او می‌گفت: اگر آقای کشمیری ببیند، تلویزیون می‌سوزد؛ جوان سمج بود و می‌گفت: می‌خواهم ببینم و تجربه کنم که آیا این راست است که تلویزیون می‌سوزد یا نه و حرف مادر را گوش نکرد و تلویزیون را روشن کرد. استاد سؤال کردند: این چیست؟ گفتند: تلویزیون، فرمود: تلویزیون چیست؟ گفتند: همه چیز در آن دیده می‌شود (آن زمان برنامه‌های صدام و بعضی‌ها پخش می‌شد) ایشان ناراحت شدند و سر را به پایین آوردند. بعد تلویزیون سوخت. جوان روی پای استاد افتاد و پای ایشان را می‌بوسید و می‌گفت: می‌خواستم بفهمم اینکه می‌گویند اولیا قدرت دارند درست است؟! و از آن روز، آن جوان متحوّل شد.

## ۶. عکس مات شد

یکی از صبیّ‌های استاد می‌خواست از استاد عکس بگیرد، ایشان قبول نمی‌کردند. یک روز که در صحن حرم در کربلا استاد نماز می‌خواندند، صبیّۀ استاد از دور عکسی از ایشان گرفت؛ او بعداً متوجه شد که به‌خاطر ناراضایتی پدر عکس سوخته و مات شده است.

## ۷. فعل حق

شیخ جعفر ناصری نقل کردند که استاد فرمودند: یک دعوای خانوادگی در نجف شده بود، مرا برای وساطت آنجا بردند؛ چون به خانه رفتم و نشستم غذا و وسایل پذیرایی آوردند؛ من به آن‌ها گفتم: نمی‌خورم. صاحب‌خانه گفت: چرا؟ گفتم: من برای این قضیه آمدم که شما با فلانی آشتی کنید و رفع کدورت بشود؛ اگر این مسئله انجام شود غذا می‌خورم. آن‌ها گفتند: آشتی و صلح می‌کنیم و قول دادند. غذا خوردم و از خانه بیرون آمدم؛ بعد متوجه شدم آن شخص زیر قولش زده است. زمانی در حرم برای استخاره نزدم آمد؛ به او گفتم: برای چه زیر قولت زدی؟ آن شخص جواب ناصوابی به من داد؛ دیدم حرف‌زدن فایده‌ای ندارد، به او گفتم: بیشتر از چه چیزی می‌ترسی؟ گفت: از جنون. گفتم: همان شود. یک‌دفعه عقل از سرش پرید و دیوانه شد. از استاد پرسیده شد: این قضیه از چه کاربردی بود که فرمودید و آن‌طور شد؟ فرمود: حالی بر من آمد و این کار به فعل حق انجام گرفت.

## ۸. ظرافت نه کرامت

شیخ جعفر ناصری نقل کردند: در مجلس مهمانی که چند نفر آشنا از اهل دانش سر سفره بودند، ماهی و مرغ در سفره آوردند. استاد معمولاً ماهی را بیشتر دوست می‌داشتند. برای ایشان گوشت ماهی را از تیغ‌ها پاک کردند و سپس مشغول به خوردن شدند. در وسط غذا خوردن، انگار بعضی از مدعوین دور سفره نسبت به قدرت ایشان خطور کردند. ناگاه استاد، تیغ‌های جمع‌شده ماهی را به دست گرفتند که ببینند که بعضی گفتند: آقا تیغ‌ها را می‌خورید؟! ایشان بدون تأمل آنها را بلعید و همگان تعجب کردند.

البته برای خواننده، تعجب‌برانگیز است! گفته می‌شود: ایشان فقط در طول عمرش برای دفع خطور به مقام اولیا این کار را کردند که گوئیم این ظرافت بود نه کرامت!

## ۹. آقا ناراحت شد

روزی حضرت استاد نشسته بودند و یک مرتبه فرمودند: فلانی! (اسم شخص را بردند) خدا بگویم چه کارت کند.

توضیح آنکه: این شخص از محبین استاد بوده و به منزل ایشان رفت و آمد می نمود و سمتی هم داشت؛ گاه گاهی برخی اهل منصب که دارای نفوس سنگین بودند و خواسته های مجازی داشتند را به عنوان زیارت، خدمت استاد آورده و برای ایشان مزاحمت ایجاد می نمود.

## ۱۰. ساحر

همان طور که انبیا کارهای خارق العاده انجام می دادند و کسانی که مخالف آنان بودند و توان درک را نداشتند، آنان را ساحر می خواندند، در زمان حیات استاد هم وقتی ایشان کار فوق العاده ای انجام دادند، طرف مقابل از تعجب زیاد و عدم ادراک، بعدها به دیگران می گفت: او ساحر است.

## ۱۱. شیخ علی تاکی

حجت الاسلام شیخ علی تاکی درباره استاد فرمودند: سید عبدالکریم رفیق ما بود، به خانام در نجف می آمد و با هم به بعضی جاها می رفتیم؛ او به من موعظه ها می کرد و درس می داد.

استاد می فرمود: من شب های جمعه دو ساعت بیشتر نمی خوابم و شب های دیگر چهار ساعت می خوابید. او مردی بزرگوار بود و من از ایشان کرامت دیدم. حدود سه ساعت از مغرب گذشته، در نجف داخل صحن شریف امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم، دیدم ایشان مقابل قبر شیخ عباس قمی (ره) نشسته اند؛ من هر وقت می دیدم ایشان در صحن نشسته اند، می آمدم کنارشان می نشستم؛ نیت کردم که اگر بخوام بروم پهلوی ایشان بنشینم، دیروقت است؛ خانواده در خانه، تنها می ترسد؛ اگر هم بروم بد است؛ همین نیت را کردم دیدم ایشان نیستند. یک بار به مکه رفتم، زمان برگشت با خانواده ام حرفمان شد که فلان چیز و فلان چیز را (برای کادوی زیارت) بخر. ناراحت شدم و وقتی آمدم توی صحن امیرالمؤمنین علیه السلام پهلوی ایشان نشستم، فرمود: با دوستان مروّت، با دشمنان مدارا، چرا با خانواده ات دعوا کردی؟

یک بار، حالشان منقلب بود. یکی از رفقا رفت یک کاسه آبگوشت مرغ آورد، پس میل کردند و به حال آمدند؛ یعنی خودشان را شکنجه (ریاضت) می دادند.

من ایشان را خیلی دوست داشتم. یک روز، به همراه یک سیدی که در نجف مباحثه کتاب کفایة الاصول را می کردیم، خدمت ایشان آمدیم؛ وقتی ایشان سید را دید، بعداً به طور خصوصی به من فرمودند: با او رفت و آمد نکن؛ پس از آن فهمیدم ایشان راست می گفتند.

قم هم به خانه استاد رفتم؛ چه دورانی با ایشان داشتیم، های های های!

به ما می فرمود: وقت کم است عبادت کنید! یعنی عمر کوتاه است هر چه می توانید عبادت کنید. با هم به وادی السلام می رفتیم، روی بلندی می نشستیم؛ خیلی مرد شریف و بزرگواری بودند، الله اکبر!

### ۱۲. عوارض خطور به اولیا

روزی استاد در صحن نجف عمّامه شان را روی زمین گذاشتند و سرشان پایین بود و موی سرشان را تراشیده بودند؛ کسی از کنار ایشان رد می شود و می ایستد و به ذهنش خطور می کند یکی بر سر ایشان بزنم تا ببینم چه عکس العملی نشان می دهند.

استاد بعد از خطور او سر را بلند کردند و فرمودند: قبل از آنکه تو سرم را بزنی خدا سرت را می زند.

### ۱۳. کشتن استاد

کسی در نجف یک استخاره از ایشان طلب کرد و فرمود: بد است؛ استخاره دوّم گرفت، بد آمد؛ استخاره سوّم طلب کرد، بد آمد؛ گفت: می خواستم شما را بکشم. استاد ناراحت می شوند و آن شخص هفت الی هشت قدم که از ایشان جدا می شود، حالت جنون بر او عارض می شود.

### ۱۴. معزول شد

شخصی که سِمَتی در کار دولتی داشت، روزی منزل استاد آمد و گفت: شما چرا هر کس را به خانه تان راه می دهید، چرا که بعضی از آن ها مورد تأیید صاحبان مناصب

نیستند؟! ایشان ناراحت شدند و حرف او را ردّ کردند و فرمودند: به شما ربطی ندارد؛ سه روز بعد، این شخص را از کارش عزل کردند.

بر خوانندگان محترم پوشیده نیست، عموماً درب خانه امامزادگان و بزرگان سادات به روی سائیلین باز است؛ مخصوصاً اگر حاجتمند مضطرّ باشد و این سیره ائمه علیهم السلام می باشد.

## ناگفته چهارم

### ۱. فرزندان استاد

آن بزرگوار سه فرزند پسر و چهار فرزند دختر دارند که نام‌های ایشان بدین شرح می‌باشد: سید محمود، سید علی، سید حسن، اشرف‌السادات، بهجت‌السادات، اقدس‌السادات و زهراء‌السادات.

### ۲. اوایل زندگی استاد

همسر آقای کشمیری (ره) در تاریخ (۲۹ بهمن‌ماه) فرمودند: در نجف وضع زندگی ما از نظر اقتصادی ضعیف بود. اوایل ازدواج در بالاخانه منزل پدر آقا زندگی می‌کردیم و آن خانه پرجمعیت بود. البته بعداً پدرم از شیراز پول فرستاد و خانه‌ای خریدیم. از دکان و مغازه‌ها قرض می‌گرفتیم و سر ماه از شهریه آقا قرض را به دکان‌دار ادا می‌کردیم و شهریه هم کم بود. حاج نصرالله خلخالی که نماینده مراجع بود، می‌گفت اگر احتیاجی برای چیزی شد به ما بگویید؛ ولی آقا به کسی رو نمی‌زدند.

### ۳. سادگی زندگی

صبیه استاد گفت: پدرم ساده بود؛ همیشه به مادرم (در نجف) می‌فرمود: باید در اتاقم گلیم باشد نه فرش.

مادرم می‌گفت: عیب است؛ می‌فرمود: من سادگی را می‌خواهم. مادرم می‌گفت: مراجعین به خانه ما می‌آیند ولی ایشان قبول نمی‌کرد؛ می‌فرمود: منزل باید ساده باشد.

### ۴. همدردی با مردم

نقل شده در نجف مردم یخچال می‌خریدند و داخل خانه‌هایشان بود و آب سرد می‌خوردند؛ استاد حاضر نمی‌شدند یخچال خریده شود؛ به همسرش می‌فرمود: مردم از گرسنگی می‌میرند، یخچال بخریم؟! از قضا همسرشان پنهانی یخچالی خرید و در اتاقی گذاشت که استاد متوجه نشوند؛ روزی استاد پرسیدند: این آب سرد را از کجا آوردی؟ گفت: از یخ است. روزی دیگر استاد فرمودند: در این اتاق را

باز کنید تا ببینم در آنجا چیست؟ چون در اتاق را باز کردند و یخچال را دیدند، فرمودند: شما یخچال به خانه می‌آورید درحالی‌که مردم از گرسنگی می‌میرند؟!

### ۵. سبک زندگی استاد

صیبۀ استاد از زندگانی پدر می‌گوید: پدرم به ما یاد داد که طمع نداشته باشیم؛ این که چرا فلانی خانه دارد و من ندارم، ماشین دارد و من ندارم.

زندگی ما ساده بود؛ نه یخچال داشتیم، نه فرش، روی زیلو می‌نشستیم. خوراکمان و لباسمان ساده بود و هیچ‌وقت چند عبا (چادر) نداشتیم.

می‌فرمودند: مهریه‌تان باید کم باشد، شاید داماد نتواند بدهد؛ از خواستگار بپرسید که نماز می‌خواند یا نه، میانه‌اش با فامیلش خوب است و دروغ نمی‌گوید؟ دارد یا ندارد را باید تحمل کنید.

ما را به کم عادت می‌دادند.

یک‌بار وقتی در خانۀ داماد و برادر شوهر بودم و صحبت می‌کردم، ناگهان از انتهای اتاق صدایم کردند و نزدشان رفتم؛ فرمودند: نامحرم در خانه است، چرا صدایت بلند است؟

قبول نمی‌کرد، مادرم مبل بگذارد یا تلفن بگیرد.

می‌فرمودند: از شوهرت چیزی نخواه که نتواند انجام دهد. می‌فرمودند: دو نوع خوراک درست نکنید، مگر به‌خاطر میهمان، دو شکل غذا درست کنید!

یک روز درب یخچال را باز کردند، به مادرم گفتند: تو می‌ترسی گرسنه بمانی که یخچال پُر است؟! پس مردم گرسنه باشند؟ می‌فرمودند: اگر همسایه گرسنه است اول به او بده! بعد خودت بخور!

می‌فرمودند: اگر انسان به دیدار و عیادت مریضی برود، برای هر قدمی که می‌رود گناه او را پاک می‌کنند و هشتاد خوبی برای او می‌نویسند.

در نجف زیرزمین داشتیم، پدرم به آنجا می‌رفتند و دعا و نماز و قرآن می‌خواندند. در تابستان بعد از آنکه در مسجد بازار بزرگ نماز جماعت می‌خواندند، با آنکه هوا گرم بود و عرق می‌ریختند، اگر کسی می‌خواست او را سوار ماشین کند برای تبرک، قبول نمی‌کردند و پیاده به منزل می‌آمدند.

پدرم اهل دنیا نبود، در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام می نشست و مردم می آمدند؛ به زور قبول می کرد که دستش را ببوسند.

در رکوع ۳۳ مرتبه سبحان الله و در سجده هم ۳۳ مرتبه سبحان الله می گفتند.

صبح ها با اذان، ما را بیدار می کردند. نمازش را طول می داد و به ما می گفت: این نماز شما، کمر شما را می شکند؛ جلوی خدا ایستاده اید، حق خدا را نمی خواهید بدهید؛ ده دقیقه نماز را درست بخوان! با خدا باش! به خدا سلام می کنی، با قلب سلیم باش و فکرتان را جای دیگر نبرید!

## ۶. ساده زیستی اولیا

یکی از شاگردان استاد نقل کرد: وقتی استاد در نجف زندگی می کردند، همسر ایشان به ایران آمده بودند و در برگشت تابلویی را آوردند که رنگ طلائی داشت. وقتی استاد در اتاق، تابلو را دیدند، فرمودند: طلا می گذاری؟ این را بردار! هرچه همسرشان می گفت: این طلا نیست رنگش همانند طلا است، قبول نمی کرد و می فرمود: این را بردار، چون دوست داشت منزل در نهایت سادگی باشد.

## ۷. بی توجهی استاد به دنیا

در بی توجهی استاد به دنیا، همسر محترمه ایشان فرمودند:

الف) به آقا می گفتم یک خط تلفن برای منزل احتیاج است ولی ایشان موافقت نمی کردند. گفتم: از خارج شهر زنگ می زنند، باید بروم خانه همسایه؛ ایشان قبول نکردند؛ من به طور پنهانی تلفن خریدم و ایشان بعدها متوجه این موضوع شدند.

ب) وقتی به آقا گفتم: زمستان ماه سرما و سرد است با چراغ علاءالدین نفتی، گرم نمی شویم، می خواهیم گازکشی کنیم تا راحت باشیم، فرمود: نه! ولی من گازکشی کردم و بعد از گذشت یک سال ایشان متوجه گازکشی منزل شدند.

## ۸. جوان باید کار کند

شخصی در تهران به حضرت استاد، خانه ای تقدیم می دارد و دوست داشت ایشان قبول کند؛ پسر کوچک ایشان که وقت ازدواجش به سر رسیده بود و خانه ای نداشت، به پدر می گوید: شما بگیرید، من می روم درون این خانه زندگی می کنم.

استاد می‌فرمایند: تو جوانی، برو کار کن، من این خانه را قبول نمی‌کنم تا صاحب‌خانه بتواند آن را بفروشد و به چند مستحق بدهد.

### ۹. اسم من زهراست

از حجت‌الاسلام شیخ اکبر صبرآمیز نقل شده است: خداوند بعد از به دنیا آمدن فرزند بزرگ استاد، آقا سید محمود، چهار فرزند دختر به استاد عنایت کردند. چون خیر ولادت دختر چهارم را به استاد دادند، فرمود: خدا را شکر اما در دلش اذیت شده بود که باز هم دختر است، یعنی خطور کرده بودند. استاد در خواب دیدند حضرت زهرا (س) ایستاده‌اند و مشغول وضو هستند و ایشان هم وضو می‌گیرد. پس سلام کرد، حضرت زهرا (س) جواب ندادند. علت را پرسید، حضرت (س) فرمودند: من به شما دختری دادم، اسم من زهرا (و اسم او هم زهراست) چطور اذیت شدی؟ صبح که شد استاد به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت و بعد از زیارت، یک آینه کوچک و پارچه‌ای برای آن دختر خرید، به منزل آورد و پس از این واقعه او را دوست داشت و دعوایش نمی‌کرد.

### ۱۰. رحمت خاص پروردگار

استاد می‌فرمود: گاهی که در منزل چیزی به ذهنم می‌آید، یا میل به چیزی پیدا می‌کنم، خداوند زود آن را برایم می‌رساند.

### ۱۱. میل به چای

صبیۀ استاد فرمود: پدرم چای، قهوه و سیگار مصرف می‌کردند، لذا کم‌خوراک بودند؛ روزی از نجف به کربلا، منزل ما آمدند و برایشان چای آوردم؛ استکان چای دوم را که آوردم، فرمودند: دیگر بس است، چون سی و سه تا استکان (کوچک) چای (تا این زمان) خوردم. گفتم: چطور این‌همه چای خوردید؟!

### ۱۲. تحمّل تندى

یکی از خویشاوندان غیر روحانی استاد، گاه‌گاهی از تهران به قم می‌آمد و خدمت ایشان می‌رسید. او اهل صحبت بود و مطالبی را در موضوعات گوناگون عنوان می‌کرد. روزی استاد، مطلبی را با یقین فرمود که او فهم و درک آن موضوع را نداشت و گفت: این را نگو به دوزخ می‌روی! لیکن استاد تندى او را تحمّل کردند.

### ۱۳. میوه

همسر استاد می فرمود: هر وقت میهمان می آمد، برای آقا میوه پوست می گرفتم و برایش می بردم. خودشان میل به خوردن نداشتند برای اینکه من ناراحت نشوم، به میهمانان می گفتند: تو را به جدم میوه بخورید و همه را تعارف میهمانان می کردند؛ البته ایشان بیشتر چای و قهوه می نوشیدند.

### ۱۴. عقد

یکی از نزدیکان درجه اول استاد، در هند با دختری آشنا می شود و کار به ازدواج می کشد؛ دختر هندو بود، به خاطر ازدواج مسلمان می شود. وقتی پسر و دختر به منزل استاد آمدند، آن ها را تحویل گرفتند و چیزی نگفتند؛ فقط فرمودند: خودم صیغه عقد این دو را می خوانم.

### ۱۵. شیراز

تقریباً سال ۱۳۶۰ (ه. ش) استاد به شیراز رفته بودند و از آنجا تعریف می کردند. برادرزاده همسر آقای کشمیری (ره) می گفتند: آقای کشمیری (ره) مدتی در خانه ما بودند؛ روی منبر سنگی می نشستند، برای ایشان چای یا قهوه می بردم، خانه ما رونق خاصی پیدا کرده بود و از ایشان عکس گرفتیم.

### ۱۶. زلزله

همسر استاد فرمود: یک شب در قم زلزله آمد؛ آقا روی تخت بودند، تخت تکان می خورد؛ آقا فرمودند: چرا تکان می خورد؟ به مزاح گفتم: ماشین بزرگی از کنار خانه رد شد، برای همین تخت لرزید؛ ایشان متوجه زلزله نشدند.

### ۱۷. از ازدواج ناراضی بود

از یکی از صبیبه های استاد درباره ازدواجش که بعدها به طلاق انجامید، سؤال شد: که آیا استاد از اول به ازدواج شما راضی بودند؟ ایشان فرمودند: پانزده ساله بودم که یکی از اقوام نزدیک که فرزندی هم نداشت، به پدرم فشار آوردند که من بچه ندارم و همسرم خواهر زاده ای دارد، اجازه دهید با این دختر شما ازدواج کند.

مرحوم پدرم قبول نمی‌کرد و مادرم هم تا آخر راضی نبودند؛ آن قوم‌خویش ما بسیار اصرار کرد که من از تو یک چیز خواستم رد می‌کنی؟! پدرم دلش سوخت که او بچه ندارد و در معذوریت قرار گرفت و با اکراه و به‌ناچار پذیرفت.

من نیز بعد از گذشت سال‌ها از ازدواج که فرزندانم بالغ و مستقل شدند، از همسر، به دلیل اینکه مرد مناسبی برای زندگی نبود، جدا شدم.

### ۱۸. از متاع بازار خبری نداشت

صبیۀ استاد گفت: زمانی شب جمعه‌ای پدرم از نجف به کربلا آمدند و به من سر زدند. ایشان به دکان بقالی رفتند تا شکر بخرند، اما پول را بلد نبودند؛ مقداری پول به بقال دادند و یک کیلو شکر خریدند، پس از آن همین‌طور ایستادند و منتظر بقیه پول ماندند؛ سپس بقال به او گفت: دیگر چه می‌خواهید؟ فرمود: بقیۀ پول را می‌خواهم. بقال خجالت کشید به او بگوید پول بقیه‌ای ندارد. آن بقال ما را می‌شناخت به من گفت: من از پدرتان خجالت کشیدم، چه آقایی دارید.

### ۱۹. پنیر کوپنی آوردند

اوایل انقلاب بعضی خوراکی‌ها مانند پنیر، روغن، قند، برنج و مانند این‌ها کوپنی شده بود و استاد هیچ اطلاعی از این نوع مسائل نداشتند و اصلاً اهل خرید نبودند، بنابراین آگاهی از کوپن نداشتند. روزی شخصی از اهل دانش به قصد زیارت ایشان و کسب بهره‌های معنوی به منزل استاد آمد، ایشان ساکت بودند و آن اهل دانش گفت: پنیر کوپنی فلان دگان آوردند و برنج کوپنی در فلان خیابان و دگان بقالی آورده‌اند؛ استاد که از این‌گونه مسائل اطلاعی نداشتند در سکوت بودند؛ مقداری که آن شخص نشست، رو به استاد کرد و گفت: آقا استفاده کردیم و بعد از منزل خارج شد.

## ناگفته پنجم

### ۱. منع از ازدواج

کسی در قم به استاد مراجعه می‌کند و از ضعف بدنی خودش شکایت می‌کند و اصرار بر ازدواج هم می‌کند. ایشان وی را از ازدواج کردن منع می‌نماید، ولی او اصرار می‌کند. استاد می‌فرماید: اگر ازدواج کنی کار به طلاق کشیده می‌شود؛ ولی او برای توکل اصرار می‌کند، استاد می‌فرماید: به مرقد سکینه خاتون (واقع در سه کیلومتری بعد از جنت‌آباد که داخل کویر می‌باشد)، خواهر ناتنی حضرت معصومه علیهاالسلام برو. او بعد از توکل و زیارت سکینه خاتون علیهاالسلام، با دختری ازدواج می‌کند؛ ولی بعد از دو هفته، کارش به طلاق می‌کشد.

### ۲. اخبار امور غیبی

آقای ناصری از مرحوم آیت‌الله کشمیری (ره) پرسیدند: این بزرگانی که خیلی اخبار از امور غیبی می‌دهند، یقین دارند؟

فرمودند: نه، خیلی از این‌ها ظنّ متآخّم (گمان نزدیک به علم) است؛ خدای متعال (علم) به غیب را نفی کرده اما ظنّ به آن را نفی نکرده است؛ لذا بزرگان آنها را می‌گویند، ولی کافی است در صد مورد یکی دو تای آن درست در نیاید، در این صورت دیگر این فرمایش حق تعالی درست می‌شود که فرمود:

«قُلْ لَا يَغْلِبُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ: بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند!» (نمل: ۶۵)

پس بزرگانی که مطالب غیبی را می‌گویند (علم) به غیب ندارند بلکه ظنّ متآخّم است و غالب آنها هم درست در می‌آید فقط برای اهل بیت علیهم السلام است که از روی یقین است و همه درست است اما بقیه از روی (علم) نیست.

\* یکی از اساتید در این خصوص فرمودند: منظور استاد این بود که غیب مطلق برای خداوند و خلفای او ائمه علیهم السلام است و اخبار غیب‌گویی برای اولیا و دوستان حق تعالی از ظنّ قریب به علم آنهاست، یعنی احتمال خطا در آن می‌رود ولی امام معصوم (س) خبری بدهند صددرصد درست است.

### ۳. دیوار مسجد کوفه

استاد در نجف می فرمودند: روزی می آید که به مسجد کوفه آسیب می زنند و خراب می شود، به طوری که یک دیوار مسجد کوفه خراب می شود. چند سال قبل (از زمان نقل قضیه) این اتفاق افتاد و دیوار آن فرو ریخت.

### ۴. زندگی برزخی

آقای کشمیری (ره) می فرمودند: زندگی برزخی شبیه ترین زندگی ها به دنیاست.

### ۵. امیرالمؤمنین علیه السلام اذیت می شود

استاد می فرمودند، امیرالمؤمنین علیه السلام اذیت می شود؛ یک اذیت بزرگ به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسانند، کفر می شود؛ صبیّه استاد گفتند: بمبی که قبلاً نزدیک حرم گذاشته بودند و عده ای کشته شدند (مصدق این اذیت بود).

### ۶. شهید اندرزگو

شیخ شهید اندرزگو در زمان شاه به نجف مشرف می شود و سپس خدمت رهبر فقید ایران می رود و از ایشان درباره قیام مسلحانه علیه شاه می پرسد؛ ایشان فرمودند: نزد آقای کشمیری برو و به دستورالعمل او عمل نما!

شهید اندرزگو به محضر استاد می رسد و پیغام امام راحل را می رساند. ایشان می فرمایند: فردا بیا تا جوابت را بدهم؛ فردا که به محضر ایشان می رسد، می فرمایند: به قیام مسلحانه احتیاجی نیست، می گوید: علت چیست؟ می فرماید: عمرتان کوتاه است و شما را رژیم شاه می کشد؛ به نقلی دیگر فرمود: شما با دهان روزه کنار یکی از خیابان های تهران شهید می شوید.

### ۷. بیوستگی وادی السلام و کربلا

استاد می فرمودند، وادی السلام با وادی کربلا به یکدیگر می رسند. سال های قبل یک وادی برای کشته شدگان جنگ ایران و عراق درست کردند که وادی السلام کربلا با یک خیابان دوطرفه به وادی السلام نجف وصل شد و این پیشگوئی ایشان تحقق پیدا کرد.

## ۸. خیابان در میانه وادی السلام

وقتی استاد به ایران آمدند، بعد از چند سال به ایشان خبر دادند که حکومت بعثی، در میانه وادی السلام نجف خیابان احداث کرده و آثار قبور زیادی از بین رفته است. استاد فرمودند: قبر آقای قاضی کجا قرار گرفته است؟ گفتند: بسیار فاصله دارد و ایشان از اینکه قبر آقای قاضی جزء خیابان نشده بود خدا را شکر کردند.

## ۹. خانه های کوفه و نجف

استاد در نجف می فرمودند: روزی می آید که خانه های کوفه و نجف به هم وصل می شود و امروزه همین طور شده است.

## ۱۰. نقش علی علیه السلام

استاد روزی در قم، منزل پسرعمویشان نهار دعوت بودند. بعد از صرف نهار، در بین صحبت ها فرمودند: در نجف روزی برایم مکاشفه ای شد، دیدم همه جا نوشته شده، علی علی علی ...

## ۱۱. مصادره اموال

برادرزاده خانم آقای کشمیری (ره) که دکترای شیمی دارند، درباره استاد گفتند: یک وقت رفته بودم منزل آقا در قم، از ایشان خواستم به شیراز بیایند؛ ایشان فرمودند: استخاره می کنم، پس استخاره کردند و فرمودند: خوب است می آیم. من چون خودم راننده بودم و ایشان دوست نداشت یک زن، راننده او باشد با اینکه حجابم کامل بود، به همین دلیل یکی از بستگان مرد، راننده شد و با آقا و همسرش به سمت شیراز راه افتادیم. نزدیکی مرودشت، کنار جاده ایستادیم تا کمی استراحت کنیم؛ شیشه ماشین را پائین آوردم، آقا فرمودند: شیشه را بالا ببر، اینجا احتمال حیوان وجود دارد و احتیاط در این است و من شیشه ماشین را بالا بردم. آقا ده روز در منزل ما، واقع در دنیکان ماندند. آن روزها من خیلی درگیر بودم؛ چون دارایی و اموال داشتیم، می خواستند مصادره کنند. آقا فرمودند: مشکلی برای شما پیش نمی آید و کسی نمی تواند اموال شما را بگیرد. همین طور

که فرمودند: مشکل ما حل شد. می فرمود: ناراحت نباش، این مشکلات که برایت پیش می آید تحمّل کن، چون اجر دارد.

## ۱۲. جنگ

استاد می فرمودند: روزی می آید که جنگ می شود و خیلی خون ریخته می شود و این گفته در جنگ ایران و عراق به وقوع پیوست.

## ۱۳. مرحوم بهلول

مرحوم بهلول در زمان صدام در قم منزل کسی منبر می رفته و بالای منبر مردم را بشارت داد که راه سفر به عتبات به زودی باز می شود، کسی گفتار بهلول را برای استاد نقل کرد.

فرمودند: بله راه عتبات عالیات باز می شود. پس از یک سال همان طور که فرمودند، راه باز شد.

## ۱۴. این آقا چه کاره است؟

سه نفر خدمت استاد بودند که شخصی منزل استاد آمد و سلام کرد و ایشان فقط جواب سلام را داد اما هیچ توجه و نگاهی به او نمی کرد و حرفی با او نزد. وقتی آن شخص رفت مرحوم شیخ هادی مروی پرسید: آقا من توقع نداشتم شما با این آقا هیچ حرفی ننزید! استاد فرمودند: من به شما چیزی نمی گویم، شما بروید بپرسید این آدم کیست؟ من نمی توانم، بگویم؛ نمی توانم به چشمش نگاه کنم، نمی توانم با او حرف بزنم؛ شما بروید، بپرسید این آقا چه کاره است؟ بعد از آن، تحقیق کردند متوجه شدند آن شخص باطن خوبی ندارد.

## ۱۵. شعله از انگستان

یکی از آقایانی که مسئولیتی داشت خدمت استاد آمد و عرض کرد: آقا دیشب خواب دیدم از سر انگستانم شعله بیرون می زند، ناگهان استاد از تعجب تکانی خوردند و فرمودند: از امضاهای نامربوطی است که انجام می دهی، پس بترس.

آن شخص هم تأیید کرد و گفت: ما مسئولیتیمان به گونه ای است که از این موارد پیش می آید.

### ۱۶. انگشتر مفقود شد

روزی وقت اذان در نجف، استاد برای وضو گرفتن از اتاق بیرون می‌روند و انگشتر را درون اتاق می‌گذارند و وقتی برمی‌گردند، مشاهده می‌کنند که انگشتر مفقود شده است. مهمان درون اتاق، خجالت می‌کشد که نکند استاد به او مظنون شود. می‌فرمایند: نگران نباش از اهل آن‌ها (موکلین اذکار، یا مؤمنی از جن) آن را برده‌اند و بعد برمی‌گردانند.

### ۱۷. آینده پسر

یکی از صبیبه‌های استاد فرمود: پدرم مرا دوست می‌داشت؛ ایشان به مادرم می‌گفت بگذارید خودش و بچه‌هایش ببیند و شلوغ هم کردند، عیبی ندارد با بچه‌هایش مراعات کن! یک روز پدرم به پسر کوچکم سید حسین نگاه کرد. من داشتم شیر درست می‌کردم، دیدم یک نگاهی به این پسرم کرد. گفتم: خدایا چه شده؟ اتفاقی افتاده که پدرم این‌طور او را نگاه می‌کند؟ پس به من فرمود: چیزی به تو بگویم؛ قدرش را بدان! او یک پسر مظلوم، باخدا و باایمان می‌شود، جایش در بهشت است، خیلی مواظبش باش!

بله، پسرم الآن در حرم امام حسین علیه‌السلام خادم است و شخصی آرام و بی‌سر و صدا و با خداست. از بچگی روزه می‌گرفت، از رفتن به جنگ عراق با ایران طفره می‌رفت و می‌گفت: اگر بمیرم به کسی تیر نمی‌زنم؛ چند بار صدّامیان آمدند و او را گرفتند ولی او فرار کرد؛ او دارای زن و فرزند است و به فرموده پدرم عاقبتش خوب و به خیر است.

### ۱۸. سرطان صدّام

نقل است روزی آقای کشمیری (ره) نگاه عمیقی به فرزند دو ساله یکی از محارمش که خانمی بود و نام آن پسر یوسف و در کنار مادرش بود می‌کنند؛ مادر می‌گوید: نگاه شما به او خاص است، قسم می‌دهم که اگر چیزی هست بفرمائید! استاد فرمودند: او را بعداً سرطان می‌کشد.

سال‌های بعد که یوسف بزرگ شد در سن نوزده‌سالگی، به زور صدّامیان او را به جبهه جنگ علیه ایران فرستادند و کشته شد. این سرطان، صدّام بود که استاد بدان اشاره کرده بودند.

## ۱۹. پیشگویی استاد

حجت الاسلام دکتر سید محمدحسین قزوینی فرمود: من شنیده بودم که مرحوم آیت الله کشمیری (ره) یک مراتبی از کمالات را طی کرده و گذشته و آینده را، خیلی راحت برای مردم بیان می کند. ایشان که از نجف به قم آمده بودند، من در سال ۱۳۶۱ (هـ. ش) توسط یکی از علمای بزرگ قم، وقت گرفتم که خدمتشان برسم. موقعی که داشتم منزل این بزرگوار می رفتم، یکی از بنده زاده ها اصرار می کرد که من هم بیایم. گفتم: پسرم برگرد! اینجا که من می روم جای بچه نیست. دیدم خیلی اصرار می کند، یک داد بر سرش زدم، گفتم: برگرد! و سوار ماشین شدم و به منزل ایشان واقع در کوچه آبشار که تا خانه استاد، پنج دقیقه زمانی، فاصله بود رفتم. وارد منزل این بزرگوار که شدم، گفتم: سلام علیکم، ایشان اولین جمله اش به من این بود، علیکم السلام، بچه چه گناهی کرده که بر سرش داد می کشی؟! دیدم همان لحظه اول، یک برق ۲۰۰۰ وات ما را گرفت. بنده آنجا نشستم و ایشان شروع کرد به گفتن: آقا شما این کار را می کنید، آن کار را می کنید، شغلتان این هست، این کارت درست هست و این کارت درست نیست. بعد آینده برایت این طوری می شود؛ من دیدم گویا این مرد ۲۰ سال، ۳۰ سال کنار من بوده است. حتی یک چیزی را از نیت من خبر داد؛ واللّه، باللّه غیر از خودم احدی خبر نداشت. بعدها هم به منزل ایشان می رفتیم و می نشستیم.

این قضایا گفتنی، شنیدنی و آموزش دادنی نیست بلکه رفتنی و از نزدیک دیدنی است. آن چیزهایی که ایشان نسبت به آینده خود بنده گفته، موارد متعددی است که اگر ۵۰ مورد گفته، ۴۰ مورد آن را تا امروز دیده ام؛ یعنی تمام دنیا بیاید، بگوید این نادرست است، می گویم: نه خودت نادرستی؛ این چیزی بود که بنده، خودم از ایشان دیدم و کاری به هیچ واسطه ای ندارم.

## ۲۰. دزد چوبش را خورد

شیخ جعفر ناصری نقل کردند: حضرت استاد (ره) انگشتی<sup>۳</sup> داشتند که قدمت آن به قبل از اسلام برمی گشت و گران بها بود؛ این انگشتر را آقا سید هاشم حدّاد (ره)

---

۳. در روایات آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتی از حدید برای قوت گرفتن داشتند که در جنگ های سخت بدست می کردند و نقش آن (العزّة لله جمیعاً) بوده است. (مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۸۶ و ۸۹)

به ایشان داده بودند و از حدید سماقی بود و گفته اند که رنگ اصلی حدید سماقی می باشد. متأسفانه سارقی هدایا و وسایل موروئی از قبیل انگشتر، تسبیح، ساعت و امثال این ها را ربود و این انگشتر که جزء سرقت شده ها بود، از دست رفت.

استاد دزد را می شناختند، اما ابراز نمی کردند. ایشان گفتند: دزد یکی از اقوام، جوان دست دراز متاهلی است که از عراق آمده و ساکن قم است. البته وی چوبش را خورد (به نحوی تنبیه شد) و از کار دزدی اش پشیمان شد.

### ۲۱. علم به خواص انگشتر

از ذوقیاتی که استاد داشتند؛ درباره خواص انگشتر بود، بدون آنکه نزد کسی آن ها را فرا گرفته باشند.

در شناخت انگشتر از نظر ظاهری و خواص باطنی احاطه داشتند، تا جایی که هرگاه در نجف اشرف میان دو انگشتر فروش، اختلاف در تمییز نوع و جنس و قیمت می شد، برای تشخیص به ایشان مراجعه می شد و رأی به صواب می دادند. البته بُعدی هم ندارد که بعضی از اسماء الهی در خواص معادن و کوه ها و سنگ ها را همان طور که حضرت آدم علیه السلام دارا بودند، به ایشان هم عطا شده بود.

### ۲۲. از دنیا می رود

روزی انگشتری در دست آقای معزی بود؛ آقای کشمیری (ره) آن را دید و از ایشان گرفت. بعد به کسی فرمود: دو یا سه روز دیگر ایشان از دنیا می رود.

آن شخص سؤال کرد، از انگشتر اینها فهمیده می شود؟ فرمود: بالاتر از اینها فهمیده می شود.

### ۲۳. تعبیر خواب

وقتی استاد می خواستند از نجف به ایران بیایند بزرگان از حکومت صدام نزد ایشان آمدند و گفتند: شما چرا می خواهید به ایران بروید، کسی شما را ادب کرده است؟ ایشان فرمودند: من اینجا حالم خوب است، اما پسر من به ایران رفته است و من هم می خواهم بروم.

یکی از آن اشخاص گفت: خوابی دیده‌ام؛ فرمودند: چه خوابی؟ گفت: در آسمان شمشیری را دیدم که مال حضرت علی علیه‌السلام بود و دو شاخه ذوالفقار مانند داشت. (به نظر شما تعبیرش چیست؟) فرمودند: (...جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) می‌دانی یعنی چه؟ این بلای صدام است؛ شمشیر علی می‌زند، حال چه وقت می‌شود نمی‌دانم، اما می‌زند.

اطرافیان استاد گفتند: الان ایشان را دستگیر می‌کنند!

## ۲۴. شهرت استخاره‌های استاد

یک‌بار در کربلای معلی خدمت آقای حدّاد بودیم و آیت‌الله کشمیری (ره) نیز برای ملاقات مرحوم حدّاد آمده بودند؛ پس از اینکه خداحافظی کرده و رفتند، یکی از حضار گفت: آقا ایشان استخاره‌های بسیار عجیبی می‌کنند، استخاره‌های ایشان در نجف مشهور است، پس از اینکه استخاره می‌گیرند جهت آن و آثار مطلوب و غیر مطلوب مسئله را نیز کاملاً بیان می‌کنند.

بعد از آن مجلس، حضرت آقای حدّاد (ره) به بنده (سید محمدصادق حسینی) فرمودند: گوشه‌ای از پرده از جلوی چشم ایشان کنار رفته است.

حقیر حدود بیست سال بعد تعبیر مرحوم حدّاد (ره) را برای والد (آیت‌الله سید محمدحسین حسینی طهرانی) نقل نمودم، ایشان فرمودند: در آن موقع گوشه‌ای از پرده کنار رفته بوده، چه بسا الان دیگر تمام پرده کنار رفته باشد.

## ۲۵. حال استخاره

استخاره‌های مرحوم آیت‌الله کشمیری (ره) بسیار دقیق بود و خودشان می‌فرمودند: اگر آن حال لازم موجود باشد، خطا ندارد ولی گاهی آن حال نمی‌آید.

یکی از نزدیکان، یک‌بار برای استخاره در امر طلاق به ایشان مراجعه نموده بود و ایشان استخاره کردند و فرمودند خوب است؛ بعداً کسی خدمت ایشان عرض کرده بود که این استخاره برای طلاق بوده است؛ ایشان خیلی ناراحت شدند و خودشان به آن شخص زنگ زدند و فرمودند: که استخاره صحیح نیست و طلاق ندهید ولی آن شخص نپذیرفت و همسرش را طلاق داد.

## ۲۶. استخاره در سحر

استاد فرمودند: استخاره گرفتن در سحر مانند وحی است. (یعنی نزدیک تر به صواب جواب می‌دهد).

## ۲۷. استخاره ازدواج

سیدی نقل کرد که در نجف، کسی نزد استاد آمده بود و برای ازدواج استخاره گرفت؛ ایشان فرمودند: خوب نیست. پرسید به چه علت؟ فرمودند: این دختر شبها تشک را خیس می‌کند؛ یعنی ادرار می‌نماید. خواستگار رفت و خوب نبودن استخاره را به خانواده دختر رساند. آنان گفتند: به چه علت؟ گفت: نزد سیدی در حرم به این نام با قرآن استخاره گرفتم و بدی دختر را به شب ادراری تعبیر کرد. خانواده دختر نزد استاد می‌آیند و می‌گویند: شما از کجا این مطلب را فرمودید؟ ایشان فرمودند: از آیه‌ای که می‌گوید در بهشت نهرهایی از زیر جاری است استفاده کردم؛ خانواده دختر اذعان کردند که حرف شما صحیح است.

## ۲۸. استخاره سفر

یکی از علمای قم از سادات خراسان جنوبی که قبلاً در حوزه نجف اشرف بودند، نقل کرد: روزی به آیت‌الله کشمیری (ره) عرض کردم، بعد از نماز شب برایم یک استخاره بگیرید. ایشان با ناراحتی به من نگاهی کردند که تو از کجا می‌دانی من نماز شب می‌خوانم؟ عرض کردم: پس بعد از نماز صبح استخاره بگیرید.

فردا به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتم؛ فرمودند: این نیت شما سفر است و همانند هجرت انبیا، نشر اسلام می‌باشد؛ ولی بعد به زحمت و آزار می‌افتید.

من قصد تبلیغ در کشور هند و کشمیر را داشتم. پس به آنجا رفتم و سال‌ها در آنجا تبلیغ اسلام می‌کردم؛ بعدها به من حرف‌های ناروا زدند و دولت هند، با اینکه همسر من از اهل کشمیر بود، بین رفتن و ماندن در آنجا، مرا بیرون کردند و در نهایت استخاره استاد دقیقاً همان شد که مرا از هند اخراج کردند.

### ۲۹. استخاره آقای جزائری

آیت الله جزائری امام جمعه اهواز نقل کرد: در نجف خدمت آیت الله کشمیری (ره) رسیدم و تقاضای استخاره ای را نمودم.

فرمودند: فردا بیا. فردا رفته، فرمودند: می خواهی ایران بروی، برو برایت خوب است. گفتم: بروم؟! فرمودند: بروید.

### ۳۰. ازدواج حجت الاسلام عطا آبادی

حجت الاسلام سجادی عطا آبادی نقل کردند: به سن ۲۵ سالگی رسیدم و قصد ازدواج کردم؛ در نجف نه پول داشتم و نه پدر و مادر.

به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: شما کاری کنید، من اینجا کسی را ندارم. در صحن نجف یک مرد اهل دلی به نام آقای کشمیری (ره) نشسته بودند و استخاره های عجیبی می گرفتند.

من طلب استخاره از او کردم، قرآن را باز کردند و فرمودند: درست شد، اسم این زن مریم و اولین فرزند شما پسر است.

همسایه ام آیت الله سید محمد نجفی اشکوری امام جماعت حرم بود. ایشان برای ما خواستگاری رفت و در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام عقد خواند، یک طرف ایشان و طرف دیگر ایجاب عقد آقا مصطفی خمینی (ره) بود. بدون هزینه و بی هیچ تشریفات ازدواج کردم.

## ناگفته ششم

### ۱. نیاز به استاد

آیت‌الله حسن‌زاده آملی (ره) فرمودند: من خدمت آیت‌الله کشمیری (ره) که رسیدم، شکوه کردم که کسی نیست نیاز ما را برطرف کند و کسی نیست ما در محضرش تربیت شویم، دیگر قاضی‌ها و ملاً حسینقلی‌ها نیستند! ایشان فرمودند: آقای حسن‌زاده، خودتان را گول نزنید! من عرض کردم، نمی‌دانم شما به چه جهتی می‌فرمایید که خودتان را گول نزنید! فرمود: شما وقتی که وارد حوزه علمیه شدید، در آغاز نیاز داشتید به استادی که به شما صرف و نحو یاد دهد، نبود که بود؟! همان زمان به این نیاز نداشتید که کسی به شما کتاب کفایة الاصول یاد دهد. چون شما در آن حد نبودید، در حد مقام علم صرف و نحو بودید و استاد در کنار شما بود. همین‌گونه پله‌پله که بالا آمدید استاد آن مرحله در کنار شما بود؛ الآن هم نگویند نیست. شما خودتان را یک مقدار نگاه کنید، چه مقدار فاصله بین علم و عمل را کم کردید؛ چه مقدار با این ملکوت رو راست هستید. مطمئناً اگر آنچه را که می‌دانید در مقام عمل پایبند باشید، این باب واسع الهی و این دار رحمت ربّانی شما را باز نخواهد داشت و هیچ منع و بخلی نیست. استاد هست، اگر برای ما استاد نیست معلوم می‌شود که ما شرایط مربوطه را فراهم نکرده‌ایم. باید فاصله بین علم و عمل کم شود و در کنار این‌ها هم، واقعاً سر به سجده بگذاریم و در نیمه‌های شب، صادقانه از خدای تبارک‌وتعالی بخواهیم که راه را برایمان باز کند. درست است که از آن طرف، ناز است، اما نیاز ما باید در کنار آن ناز، ضمیمه شود تا بالاخره به جایی منتهی شود. اینکه نمی‌رسیم، برای این است که مناسب این نظام نیستیم و خودمان را با این نیاز تنظیم نکرده‌ایم.

در مورد نیاز به استاد حاذق فرمودند: به غیر از قضای حوائج به استاد نیاز است. استاد حاذق و عالم به اسماء‌الله گاهی ذکری را به افراد با تعداد مختلف می‌دهد و این بدان علت است که استاد مانند طیبیان با توجه به تشخیصی که نسبت به افراد دارند، آن ذکر را با عدد مختلف به آن‌ها می‌گوید.

## ۲. استاد راه رفته

دوستی می‌گفت: کسی در نوشته‌ای این‌چنین نقل کرده است که آقای کشمیری (ره) به علمای راه‌رفته و زاهد که راهنما باشند، اعتقاد داشتند و لازمه این حرف این است که راهنما حتماً باید روحانی باشد.

عرض کردم: این نقل صحیح نیست زیرا اساتید ایشان، مانند آقا سید هاشم حدّاد و حاج مستور شیرازی و ... که روحانی نبودند و اصلاً بسیاری از اولیای الهی در طول تاریخ لباس آخوندی در بر نداشتند، مانند: آقای جولاء (ره) که راهنمای عارف بالله سید علی شوشتری (ره) بودند و سایرین از این قبیل.

## ۳. تخصّص جامع

متأسفانه بر اثر بعضی برداشت‌های غلط، استاد (ره) را به تخصّص در اسماء‌الله منحصر می‌کنند؛ البته این تخصّص را داشتند ولی تخصّص ایشان منحصر در این زمینه نبود، ایشان راه‌های درمانی متعدّدی را سراغ داشتند و بیان می‌کردند. از همه این حرف‌ها گذشته، روح خود ایشان و نفس ایشان اطمینانی داشت که هر چیزی را که تجویز می‌کرد، همان اثر می‌کرد که این تأثیر به‌خاطر مراقبه و توجه و تسلّط خود ایشان بر نفوسی که برای تربیت به خدمتشان می‌آمدند، بود.

در واقع حضرت استاد (ره) حاصل مجموعه‌ای از سیر و سلوک‌ها و راه‌های متفاوت بودند؛ ایشان از بین همه این مسیرها اقرب الطرق (نزدیک‌ترین راه) را به دست آورده بودند. راهی که برای ارائه به حوزه‌ها و غیرحوزه‌ها مناسب است، راهی که ماندگار و متقن است و نتایجش بسیار خواهد بود.

## ۴. رساله!

در کتابی نوشته شد که استاد در نجف اشرف قصد نوشتن رساله را داشتند!

در جواب گوویم: عرفاً مخصوصاً آقای قاضی (ره) با ریاست و شهرت مخالف بودند و حاشیه استاد بر کتاب جدّش عروة‌الوثقی، دلیل بر قدرت استنباط و اجتهاد بود. این دلیل بر نوشتن توضیح‌المسائل نبوده؛ بعد از آمدن استاد به ایران، ملاقاتی بین امام خمینی (ره) و استاد انجام گرفت که رهبر فقید فرمودند: هر چه در ایران از کرسی درس و امامت و ... بخواهی برای شما مهیا می‌کنم، استاد در جواب گفتند: می‌خواهم نجف بروم و میل به اینها ندارم.

## ۵. سبک مخصوص

جناب آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) صحیح شناخته نشدند. ایشان سبک مخصوص خودشان را داشتند. در ایران و نجف محو و عاشق کار خودش بود. کارش یاد خدا و ذکر خدا و عبادت بود. به درس هم بسیار اهمیت می دادند.

می فرمودند: گاهی در نجف که برای درس، به مسجد هندی ها می رفتم، از صبح تا شب حدود نه تا ده تا درس می گفتم و طلبه ها می آمدند و می رفتند. ایشان حوزه را دوست داشتند؛ اصلاً طلبه را دوست داشتند.

گاهی که تابستان به شمال می رفتند، می گفتند: صندلی مرا در بالکن بگذارید که مسلط به کوچه باشد. همین که یک نفر معمم از آن جا عبور می کرد، ایشان خوشحال می شدند که یک نفر شاگرد امام صادق علیه السلام را دیده اند.

## ۶. وادی السلام قم

مرحوم حجت الاسلام سید حسین مهاجر (ره) گفت: روزی همراه آیت الله کشمیری (ره) به زیارت اهل قبور در وادی السلام قم رفته بودم؛ عرض کردم: آقا این که نمی شود، شما هیچ حرفی نمی زنید، چیزی بفرمایید! فرمود: اینجا کجاست؟ و دوباره سکوت کردند.

## ۷. محضر بزرگان

آقای کشمیری (ره) روش های سلوکی و طریقتی و بزرگان متعددی را دیده بودند. از جمله می فرمودند: یک بار جلسه ای در یکی از مساجد اطراف نجف بود که بیش از هفت الی هشت کیلومتر تا نجف فاصله داشت. جلسه ما تا نزدیک اذان صبح طول کشید و من باید صبح به نجف می آمدم. آن وقت هم هیچ وسیله ای نبود. نزدیک اذان که شد پیرمردی (که ایشان به او ارادت داشتند) در آن جلسه بود.

پیرمرد به یکی از رفقایش گفته بود: آقا را به در خانه برسانید.

آیت الله کشمیری فرمودند: آن مرد دست مرا گرفت و پیاده راه افتادیم؛ چند دقیقه طول نکشید که دیدم در خانه هستم.

این فرد با این عظمت، یکی از افراد ملاقات شده در زندگی ایشان بودند. همچنین مرحوم آقای قاضی (ره) و بزرگان دیگری که بودند. ایشان محصول روش‌های متفاوت بود؛ لذا افراد مختلفی را می‌توانست جهت بدهد و جذب کند و خودش به حدی جامع رسیده بود و مصداق آیه (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...: و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما راه‌های خود را به آنها نشان می‌دهیم...» (عنکبوت: ۶۹) بودند.

یعنی روش‌ها و طرق متعدد که به مقصد منتهی می‌شود را می‌دانستند.

### ۸. بیست سال سکوت

آنچه در کتابی نوشته شد که استاد حدود بیست سال آخر عمرشان در سکوت بودند، صحیح نمی‌باشد؛ چه آنکه ایشان حدود سال ۱۳۶۴ (ه. ش) سکنه‌ای می‌کنند و به کسالت دچار می‌شوند و به فرمایش عمه بزرگوارشان حضرت معصومه علیهاالسلام به سکوت، حیات را سپری می‌کردند. وفات ایشان فروردین سال ۱۳۷۸ (ه. ش) بوده، پس سکوت ایشان چهارده سال به طول انجامید.

### ۹. ارتباط بین استاد و شاگرد

عقیده استاد (ره) این بود که تا عُلُقَةُ اصلی بین استاد و شاگرد پیدا نشود که انحصاراً با هم ارتباط داشته باشند، فائده‌ای ندارد؛ باید رنگ‌پذیری در افراد باشد که بتوانند بپذیرند و انتقال صورت بگیرد که این مسئله علاقه شدیدی را می‌طلبد و ارتباط عمیقی را می‌خواهد.

### ۱۰. عرفان ناب

مرحوم آقای کشمیری (ره) انتقال‌دهنده عرفان ناب از نجف و گذشته نجف به ایران بوده‌اند و اگر بررسی شود این جایگاه مهمی است. متأسفانه به شرح حالات معنوی ایشان پرداخته نشد. برای ایشان یک انزوایی حاصل بود؛ چون که آن متاعی که ایشان داشتند کسی به آن اقبال نمی‌کرد و مردم دنبال چیز دیگری می‌گشتند.

### ۱۱. خُرد و خمیر

آقای کشمیری (ره) می فرمودند: من هفته ای یک بار حداقل باید یک نفری را ببینم که از نفس بیرون آمده باشد و آلا خرد و خمیر (اذیّت) می شود.

### ۱۲. ملاً حسینقلی همدانی (ره)

آقای کشمیری (ره) می فرمودند: مرحوم ملاً حسینقلی همدانی (ره) در نجف، شبی در هفته جلسه داشتند که علما و بزرگان و سادات می آمدند؛ اثر این جلسه به حدّی بود که آن افراد را تا برزخ می برد.

بعد از یک ساعت که می نشستند، ایشان خیلی قاطع می گفتند: (فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَنَنْتَشِرُوا) (احزاب: ۵۳) به این معنی که وقت رفتنشان شده است.

جلسه که تمام می شد، آنها بعد از اینکه از خانه ایشان بیرون می آمدند، تا سحر روی خاک تا ساعت ها می نشستند و نمی توانستند بروند.

### ۱۳. آقا شیخ عباس قمی (ره)

استاد فرمودند: من بچه بودم با پدرم به نماز آیت الله سیّد ابوالحسن اصفهانی (ره) مرجع تقلید رفته بودیم؛ آن روز ایشان نیامد. آقا شیخ عباس قمی (ره) صاحب مفاتیح الجنان در صف اوّل نماز بود. علما به ایشان گفتند: شما امامت کنید؛ چون نماز مغرب را خواند، عبا به سر کشید و از بین صفوف نمازگزاران خارج شدند و زیر لب می فرمود: نمازتان را اعاده کنید. پدرم با ایشان آشنایی داشت، بعد از چند روز به منزلش رفت و علت نخواندن نماز عشاء را پرسید. فرمود: من در رکوع نماز خطوری به ذهنم رسید که در نماز، جمعیت نمازگزار بسیار است ... پس نماز عشاء را رها کردم.

### ۱۴. مسجد امام حسن عسکری علیه السلام

در قم مسجدی است بنام مسجد امام حسن عسکری علیه السلام واقع در چهارراه بازار که به وسیله نماینده امام عسکری علیه السلام ساخته شد و قدمت تاریخی دارد. گاهی حضرت استاد در اوایلی که به قم آمده بودند، وقت خلوت مسجد، به

آنجا می‌رفتند و کنار منبر می‌نشستند و عبا بر سر می‌کشیدند و ساعتی مشغول اوراد می‌شدند، بعد از اتمام از مسجد بیرون می‌آمدند.

### ۱۵. لطیف گفته

جوان عربی در لباس روحانیت نزد استاد آمدند و از جمله حرف‌های ایشان این بود که خدمت آیت‌الله بهجت (ره) رفتم، ایشان از من پرسیدند: چه درسی می‌خوانی؟ عرض کردم؛ مقدمات. (کتاب جامع المقدمات) فرمودند: بر تو باد بر مؤخرات. استاد چون این جواب را شنیدند فرمودند: لطیف گفته است.

### ۱۶. مراقبه جوارح

استاد به مراقبه جوارح تأکید داشتند، روزی کسی حرفی با زبانش گفت که اصلاً مناسب نبود، ایشان فرمودند: دیدید چه آتشی از دهانش خارج شد!

### ۱۷. گریه تأسف

یکی از شاگردان نقل کردند که استاد فرمودند: در نجف عالمی بسیار بزرگ بود که با ما نسبت نزدیک داشت. او دارای پسرانی بود که یکی از آن‌ها با پدرش مخالف بود و گاهی در جمع حرف‌های ناصوابی به پدرش می‌گفت. وقتی این پسر می‌خواست فوت کند، خیلی گریه می‌کرد.

به او گفتند برای چه چیزی گریه می‌کنی؟ گفت: «...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...»... از بندگان خدا، تنها دانایان از خداوند هراس دارند...» (فاطر: ۲۸) کنایه از این که من عالم شدم و چه اشتباهاتی نسبت به پدر روحانی خود کردم و به کار خودش تأسف می‌خورد ولی افسوس که آن وقت، تأسف فایده‌ای نداشت.

### ۱۸. دستورالعمل قرآنی

حجت‌الاسلام فاطمی گفتند: یکی از دوستانم از آیت‌الله کشمیری (ره) دستورالعملی را از قرآن تقاضا کرد که در ذهنش بماند. ایشان فرمود: تمام آیات قرآن نور است و لیکن بعضی آیات برای ما بار سازندگی دارد و تأثیرگذاری آن زیاد است.

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى: آیا نمی‌دانی که قطعاً خداوند می‌بیند.» (علق: ۱۴) این را گفت و اشکش جاری شد.

بله! خدا ما را می‌بیند و قبل از اینکه سخن ما را شنوندگان بشنوند، خداوند متعال می‌شنود.

### ۱۹. دیوانه یعنی که؟

استاد کشمیری (ره)، روزی با حالت تند و با آن اُبّهتی که داشتند، فرمود: می‌دانید دیوانه یعنی که؟ فرمودند: دیوانه یعنی کسی که یک‌عمر لب جوی ایستاده است و فکر می‌کند که بیرم یا نپرم، یک‌عمر خودش را اسیر این کار کرده است. (کنایه از کسی که یک‌عمر مردّد است راه رشد معنویت را بروم یا نه؟)

### ۲۰. تن مرکوب

از آنجایی که تن مرکوب است، نباید در سیروسلوک زیاد به آن فشار آورد. استاد به وادی‌السلام می‌رفتند و مشغول اوراد و ریاضات می‌شدند؛ هرگاه خسته می‌شدند برای آنکه مرکوب سرحال شود، به بیرون قبرستان می‌آمدند و در چایخانه‌ای که نزدیکی آنجا بود، چای می‌نوشیدند سپس مجدداً به وادی‌السلام می‌رفتند و مشغول ادعیه و اذکار می‌شدند.

### ۲۱. آیا پدرم بالاتر است؟

یکی از منسوبین نزدیک استاد که از بانوان هند بود، وقتی به ذهنش رسیده بود که آیا پدرم بالاتر است یا آقای کشمیری؟ در حالت سنه و کشف دید که پدرش و استاد نشسته‌اند، یک‌مرتبه استاد، بالا و بالاتر و بالاتر می‌رود و پدرش نشسته است؛ از این واقعه فهمید که استاد خیلی خیلی از نظر مقام معنوی از پدرش بالاتر است.

### ۲۲. عوائد معنوی

یکی از شاگردان استاد نقل کردند: خانمی هفته‌ای چند روز برای خدمت به منزل استاد می‌آمد. او می‌گفت: من سواد ندارم، شبی آیت‌الله کشمیری (ره) را در خواب دیدم که برای من دعای فرج یعنی دعای (اللهم کن لولیک ...) را تا آخر خواندند.

صبح که از خواب بیدار شدم، فهمیدم این دعا را حفظ دارم و تعجب کردم. پس به طرف منزل آقا رفتم، ولی گفتند: آقا دیروز وفات کردند!

سالها از این موضوع می گذرد و هنوز این دعا را از حفظ می خوانم؛ معلوم شد که در عوض کار منزل، استاد بهره ای معنوی به او عطا نمودند.

### ۲۳. تشخیص سیرت

دو نفر در اصفهان می خواستند خدمت استاد برسند؛ یکی به نام (ح) که صورتش محاسن (ریش) داشت و دیگری بنام (ت) که صورتش ریش نداشت. اولی می گوید: اگر اکنون خدمت استاد برسیم مرا بیشتر مورد لطف قرار می دهد، ولی تو چون صورتت را تراشیده ای مورد محبت او قرار نمی گیری.

چون هر دو خدمت استاد رسیدند، استاد به دومی بیشتر لطف کردند و تخمین اولی اشتباه از کار در آمد. چون از محضر ایشان بیرون آمدند، آقای (ت) گفت: استاد درون را می نگرد نه صورت را؛ چنان که در مثنوی فرمود:

ما برون را ننگریم و قال را \*\*\* ما درون را بنگریم و حال را

### ۲۴. قبض

گاهی افرادی که سالها در قبض مانده بودند خدمت آقای کشمیری (ره) می آمدند و ایشان راجع به اینکه قبض بهتر از بسط است صحبت می کردند.

قبض است که دعوت کننده به حرکت، دعا و خیلی برکات دیگر است؛ منتها، چه بسا اگر بسط همراهش نباشد، خسته کننده باشد.

### ۲۵. اسلام زیر پوست

در مورد بعضی شیعیان که بعضی شئون را به دقت انجام نمی دهند یا سهواً و یا عامداً یا غفلتاً بعضی گناهان از آنان سر می زد، استاد فرمودند: اسلام زیر پوستشان می باشد؛ یعنی همه به فطرت توحیدی و ولایی و از سرشت ائمه علیهم السلام آفریده شده اند، اگرچه ترک واجبی کنند یا محرمی را انجام دهند، ذات آنان عوض نمی شود.

## ۲۶. آهسته برو

آیت‌الله کشمیری (ره) به کسی فرمودند: آهسته برو تا با هم برویم، انسانی که تند برود چپ می‌کند.

## ۲۷. علت عدم پذیرش اولیّه

اوایلی که استاد از نجف به قم تشریف آوردند حدود سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ (هـ. ش) یکی از آقازاده‌های قم که پدرشان در نجف با استاد آشنائی داشتند و پدرخانم این آقازاده هم از قبل توصیف استاد را شنیده بود، مشرف به حضور شدند. سپس تقاضای شاگردی را کردند؛ استاد قبول نمی‌کردند. چند بار آمد و گریه کرد و تقاضا نمود تا استاد قبول کردند. چند سالی توفیق نصیب او شد و سلوک کرد؛ اما پس از آنکه به تهران رفت و مشغول کارهای دانشگاهی و بیمارستانی شد، سیروسلوک را رها کرد.

لذا معلوم شد دلیل اینکه استاد از اول او را نمی‌پذیرفتند، این بود که آخر کار او را می‌دیدند.

## ۲۸. توّسل و دیدار

آقایی از اهل کرمان گفت: پس از سال‌ها که دنبال مرشد می‌گشتم و خدمت بعضی بزرگان رسیدم، مدت زیادی طول کشید تا نام آیت‌الله کشمیری (ره) را شنیدم و توّسل داشتم تا ایشان را ببینم. سال ۱۳۷۷ (هـ. ش) در سفری از تهران عازم کرمان بودم که در شهر قم پیاده شدم، خداخدا کردم و از حضرت معصومه (س) خواستم تا خدمت ایشان برسم؛ وقتی وارد صحن مطهر شدم، به خاطر ندیدن ایشان و مشکلات زندگی‌ام، حالت بغض پیدا کردم و بی‌اختیار از چشمم اشک جاری شد.

پس با حالت قهر از صحن خارج شدم که چرا توّسلاتم بی‌پاسخ ماند. در حین خارج‌شدن با طلبه خراسانی برخورد کردم؛ از او آدرس منزل آیت‌الله کشمیری (ره) را خواستم، ایشان ابتدا امتناع ورزید و سپس انتهای پل آهنچی، کوچه آبشار را آدرس داد و رفت.

یک‌مرتبه آقایی از داخل سوهان‌فروشی صدایم کرد و گفت: دنبال منزل آقای کشمیری می‌گردی؟ خانه‌اش صفائیه، کوچه ورزشگاه می‌باشد و در حالت سکوت

است، بعید می‌دانم که جوابت را بدهد. به آدرس مذکور رفتیم و خانه را پیدا کردم و درب را زدم؛ طلبه‌ای درب را باز کرد و گفت: آقا حال مساعد ندارد، باید برگردی؛ اما چند لحظه بعد برگشت و گفت: آقا اذن دادند.

تابستان بود، وارد منزل شدم و دیدم در وسط حیاط، تخت چوبی و ساده‌ای بود که رویش، فرش و تشکی انداخته بودند. استاد با لباس استراحت، در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی بر روی آن دراز کشیده بودند. معلوم بود که تنگی نفس (آسم) داشتند؛ با گرمی و لطف مرا پذیرفتند؛ سؤالات پیرامون زندگی شخصی‌ام و مسائل عرفانی کردم و جواب فرمودند. از جمله درباره شخصیت ابن عربی از او سؤال کردم. ایشان نه مانند کسانی که او را تکفیر می‌کردند و نه مانند کسانی که همتایی برای او نمی‌دانند، جواب دادند که متعادل بود. این دیدار پانزده دقیقه طول کشید و سپس خداحافظی کردم و از خانه ایشان بیرون آمدم.

### ۲۹. افسوس

یکی از علمای مازندران که در تسخیرات، استاد بود و چند سالی از قم به آن دیار رفته بود، گفته بود: من در قم بودم آقا سید عبدالکریم کشمیری (ره) را ندیدم و از این عدم ملاقات افسوس می‌خورم.

### ۳۰. حساسیت

شخص عربی منزل استاد آمد و ایشان همسر خود را به نام کوچک او یعنی زینب صدا کردند؛ عرب گفت: نه! بگو مادر محمود، مادر علی، دوباره استاد همسرشان را به نام کوچک صدا زدند.

ما سال‌ها که از نزدیک، منزل ایشان بودیم همیشه با القابی همانند شوفی، همسرشان را خطاب می‌کردند و اسم کوچک زوجه را نمی‌فرمودند، استاد می‌خواستند با تکرار این امر، حساسیت عرب که نوعی تعصب بود، به کنار رود.

### ۳۱. خاک کربلا

استاد می‌فرمود: هرکس نیم‌وجب خاک و زمینی در کربلا داشته باشد، قصر بزرگی در بهشت دارد.

### ۳۲. ده جزء قرآن

سؤال شد که آیا حضرت استاد در سن هفتادسالگی هر روز ده جزء قرآن میخواندند؟

جواب: از سال ۱۳۶۴ (هـ. ش) که استاد بار اول سکتہ کردند تا سال وفات ۱۳۷۸ (هـ. ش)، ایشان چند نوع کسالت و مریضی داشتند؛ از جمله نارسایی اکسیژنرسانی خون به مغز بود و گاهی نشسته بودند و میفرمودند: سرم میچرخد (خانه روی سرم میچرخد) و توان خواندن کتاب، قرآن و امثال اینها را نداشتند.

## ناگفته هفتم

### ۱. ذکر صلوات

استاد، منزل بنده (مؤلف کتاب حاضر) تشریف آوردند. همسایه دیواربه دیوار ما طلبه ای بود که نسبت خویشاوندی با واسطه، با ما داشت و گاه گاهی خدمت استاد مشرف می شد. در محضر ایشان صحبت از این شیخ شد. فرمودند: او ذکر هم می گوید؟ عرض کردم: بله، ذکر صلوات. فرمود: احسنت! بارک الله!

استاد درباره ذکر صلوات می فرمودند: تقدیم یا هدیه نمودن به کسی لازم نیست، یعنی خود صلوات موضوعیت دارد و از ختوماتی است که (ان شاء الله) تخلف ندارد.

### ۲. نسبت اعداد نامناسب به استاد

متأسفانه بعضی کتاب ها، اعداد و اوزاد و اذکار را مشافهه<sup>۵</sup> از استاد نشنیدند و به گمان و سلیقه خود یادداشت کردند که موجب تأسف است و نسبت دادن به جنابش ناصواب و دور از انتظار است. مانند: اعدادی که برای ذکر یا حی یا قیوم برحمتک استغیث، ختم ازفة الازفة لیس لها من دون الله کاشفة، اعداد یا حی یا قیوم، ذکر نادعلی و ... نوشته اند.

### ۳. اذیت جن

از قول استاد کسی در کتابش گفته، بعضی از اذکار مستلزم اذیت اجنه به ذاکر است؛ ما در کتاب روح و ریحان، درباره جن (ص ۹۷) از استاد مطالبی را نقل کردیم اما اینکه بعضی اذکار سبب اذیت جن به ذاکر مؤمن شود از استاد نقل نشده و به قاعده، سیر جن نزولی و سیر ملک صعودی است و هیچ گاه جن به اهل ذکر نزدیک نمی شود، مگر ذاکری وارد تسخیرات شود.

### ۴. بیست سال

یکی از قضات فعلی تهران برایم نقل کرد که حدود بیست سال قبل در رشته حقوق در دانشگاه قم تحصیل می کردم. آوازه استاد کشمیری (ره) را شنیدم، چند بار خدمت ایشان رسیدم و دستورالعملی را تقاضا کردم. ایشان دریغ نورزیدند؛ الآن

---

۵. رو در رو سخن گفتن، گفتگو

بسیست سال از آن تاریخ می‌گذرد، هنوز نتوانستم آن دستورالعمل را بکار ببندم و تأسف از این عدم توفیقم را می‌خورم.

### ۵. شفای مریض سرطانی

دختر هشت‌ساله‌ای که سرطان داشت را نزد حضرت استاد (ره) در مسافرتی که به کاشان داشتند، آوردند؛ پس دعایی خواندند و آن دختر شفا پیدا کرد و اکنون آن دختر ازدواج کرده است.

### ۶. خواص نماز استغاثه

یکی از بستگان استاد که از سادات بودند، شکایت همسرش که او هم از سادات بود را نزد استاد می‌کند. زوج و زوجه دو طرف با ایشان فامیل بودند و ایشان به خویشاوندان اهمیت می‌داد. استاد به زوج می‌فرماید: با همسرت درگیر نشو! با او مدارا کن تا چوب نخوری که همسرت، استغاثه‌ای به حضرت ولیعصر (عج) دارد. استاد، استغاثه‌ای را قبلاً به همسرش داده بود و او مشغول به آن توّسل بود. متن استغاثه به امام زمان (عج) در کتاب مفاتیح‌الجنان صفحه ۲۳۲ از کلم الطیب سید علی‌خان شیرازی نقل شده: که هر کس، هر جا که باشد دو رکعت نماز به حمد و هر سوره‌ای که باشد زیر آسمان، روبه‌قبله ایستاده بخواند و بعد این دعا را بگوید: (سلام‌الله‌الکامل‌التام‌الشامل ... اکشف‌کرتبتی) پس حاجت خود را بخواهد.